

## آزادی و دموکراسی تنها به قدرت توده‌ها!

"تردیدی نیست که جمهوری اسلامی دشمن همه خلق‌های ایران است و باید سرنگون شود، اما اگر مردم ما می‌خواهند به مطالبات برحق خود دست یابند، اگر مردم ما می‌خواهند در فدای سرنگونی جمهوری اسلامی شاهد آزادی و دموکراسی باشند نه حکومت‌های دست‌نشانده‌ای چون حکومت‌های فعلی افغانستان و عراق، قبل از هر چیز باید بکوشند که این رژیم ددمنش به قدرت خود آنها و در جریان مبارزات خود آنها در جهت تحقق خواست‌های دموکراتیک و برحقشان سرنگون شود. هیچ راهی جز این جهت رسیدن به آزادی وجود ندارد. این را تجربه افغانستان که حاوی داستان دردناک هزاران "جنت‌گل" می‌باشد و تجربه عراق با "ابوغریب" معروفش بطور روزمره به همه مردم منطقه نشان داده است."

صفحه ۲

### در این شماره می‌خوانید:

۸ ..... ساحل عاج، طعمه‌نس در دست امپریالیست‌ها

۱۱ ..... بمب‌گذارهای لندن در پاسخ به کدام معضلات و نیازها؟

سرمایه‌های امپریالیستی، رژیم‌های دیکتاتور و

۱۳ ..... سرکوب جنبش‌های کارگری

۱۴ ..... فروش زنان: تجارت جهانی انسانها (ترجمه)

فقر و گرسنگی در کالیفرنیا، یکی از بزرگترین مناطق

۱۵ ..... تولیدکننده مواد غذایی در آمریکا

۱۶ ..... بی‌سرپرست ماندن کودکان پناهندگان بازداشتی در آمریکا ...

۱۷ ..... انتشار فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" در پیام فدایی (۳) ...

درباره جریان مجهول الهویه موسوم به

۲۰ ..... "سازمان مخفی جوانان مسلح چریک‌های فدایی خلق ایران"



### تأثیرات جنبش مسلحانه

در زندان‌های رژیم شاه

صفحه ۳

## آزادی و دمکراسی تنها به قدرت توده ها!

"اگر چیزی به اسم حقوق بشر وجود دارد، من می خواهم که حق خودم را بگیرم".

این جمله نه ادعا نامه یک فعال حقوق بشر است و نه از سوی روشنفکری آگاه طرح شده، روشنفکری که بر علیه حق کشی ها و بیدادگری های نظم موجود به اعتراض برخاسته است. نه، این فریاد کشاورز دردمندی است که ۱۶ ماه تمام زیر فشارها، شکنجه ها و اذیت و آزارهای ارتش امریکا رنج کشیده است. فریاد اعتراض دهقانی افغانی است که در بازداشتگاه "گردز" ارتش امریکا در افغانستان مورد شکنجه قرار گرفته و بارها شخصیت انسانی اش لگدکوب دژخیمانش گردیده است. نام او "جنت گل" است. او پس از ۱۶ ماه شکنجه شدن، رنج کشیدن و تحقیر شدن بالاخره از چنگال شکنجه گران ارتش امریکا رها گشته و امکان یافته تا در مورد آن دوران سخت و طاقت فرسا و چگونگی برخورد بازجوهای امریکائی اش سخن گوید. به گزارش "بی بی سی"، جنت گل در رابطه با آن دوره می گوید: "آنها به من می گفتند روی پاشنه ات ننشین، به سمت دیگر نگاه نکن، آنگاه به من دشنام می دادند و کتکم می زدند. مرا تا صبح در همان وضع نگاه داشتند و سه شب نگذاشتند بخوابم. شب آخر هم تا صبح زانو زده بیدارم نگاه داشتند". در این صحبت، او در توصیف بیشتر شکنجه هائی که ارتش امریکا بر سرش آورده می گوید: "با مشت و لگد می زدند" و بعد می گفتند که روی زمین دراز بکش و در چنین حالتی: "آنگاه با گردن مرا از روی زمین بلند کردند و تهدیدم کردند اگر به کارهائی که کرده ام اعتراف نکنم مرا خواهند کشت". بالاخره دهقان زحمتکش افغانی در

ادامه حرفهایش می گوید: "وقتی که مرا پس از ۱۶ ماه آزاد کردند فقط گفتند خیلی متاسفیم". اما آیا این اظهار تاسف می تواند دردها و رنج ها و سختی های ۱۶ ماه اسارت را جبران نماید و می تواند پاسخگوی ۱۶ ماه بی سرپرستی خانواده او و رنج ها و الام آنها باشد؟! این تنها گوشه کوچکی است از آنچه که در طی ۱۶ ماه مدعیان حقوق بشر و دمکراسی بر سر این کشاورز بیگناه آورده اند. به واقع، این نمونه و صدها نمونه دهشتناک تر از این، واقعیت دمکراسی و حقوق بشر اهدائی امپریالیسم امریکا و ارتش این کشور به مردم افغانستان را آشکار می سازد.

داستان دردناک "جنت گل" خود گویای نقض فاحش حقوق بشر از سوی امریکا در افغانستان است و این نمونه کوچکی از هزاران جنایتی را آشکار می سازد که امریکا، هر روز و شب، از زمان اشغال این کشور بر مردم افغانستان روا داشته است. واقعیت این است که در قاموس امپریالیسم و تجاوزات امپریالیستی چیزی بنام حقوق بشر وجود ندارد. نه تنها نمونه افغانستان، بلکه تاریخ سلطه امپریالیستی در یکصد سال اخیر به عینه ثابت کرده که امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله رشد سرمایه داری جز با سرکوب و قهر و ارتجاع معنا ندارد و امپریالیسم نظام ستمگرانه ای است که جز با استثمار وحشیانه کارگران و بدون سرکوب مطالبات برحق توده ها، جز با نقض آشکار حق تعیین سرنوشت ملل، جز با تشدید ستمگری ملی، جز با جنگ و خونریزی و جز با نقض فاحش حقوق بشر، اساسا اموراتش نمی گذرد. سیستم فرتوت و انگلی ای که هر چه

بیشتر از عمرش می گذرد مجبور به طفیلی گری بیشتری است و جهت حفظ این وضع نکبت بار، با علم کردن پرچم دمکراسی و حقوق بشر می کوشد مردم را فریب داده و چهره خونبار خود را بزرگ نماید.

کمونیستها همواره گفته و تاکید کرده اند که "خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارتست از بسط ارتجاع در تمام جهات". ما امروز این ارتجاع محض را در یورش به حقوق و دستاوردهای مبارزات مردم سراسر جهان و از جمله در خود کشورهای امپریالیستی شاهدیم. آن را در دفاع از رژیم های دیکتاتوری، در تجاوز آشکار به افغانستان و عراق و در نقض آشکار حقوق انسانی در شکنجه گاهای "بگرام"، "ابو غریب" و "گوانتانامو" به عینه می بینیم.

علیرغم همه واقعیات فوق که نشان می دهند که شرط رسیدن به آزادی و دمکراسی فراتر رفتن از این سیستم ضد انسانی و ظالمانه و تلاش در جهت نابودی آن می باشد و علیرغم آنکه همه جنایات امریکا در افغانستان و عراق و در سراسر جهان خود تائیدی است بر این ضرورت، متأسفانه ما این روزها شاهدیم که کسانی و نیروهائی از جمله در کردستان به بهانه خلاصی هر چه زودتر از شر جمهوری اسلامی، از دخالت نظامی امپریالیست ها و امریکا در ایران حمایت کرده و بدون توجه به آنچه که در سال های اخیر در کردستان عراق رخ داده است چنین جلوه میدهند که در صورت دخالت امریکا، جمهوری اسلامی سرنگون گشته و آزادی و دمکراسی در کردستان و سراسر ایران برقرار

گردیده و خلق های ایران به حق سرنوشت خود دست می یابند. چنین افراد و نیروهائی نشان می دهند که حتی قادر به درس گیری از رویدادهائی که در جلو چشمانشان در جریان است نیز نمی باشند. نگاهی به اهداف و انگیزه های واقعی امریکا در تهاجم به افغانستان و عراق و توجه به فجایعی که بر اثر این تجاوز امپریالیستی نصیب مردم بیگناه شده به آشکاری کذب ادعاهای آنان را آشکار ساخته است. اما آنها نمی فهمند یا منافع شان حکم می کند که نفهمند که آنچه در افغانستان و عراق رخ داد نه به حاکمیت مردم و تحقق مطالبات مردمی انجامید و نه دمکراسی و آزادی برای مردم ببار آورد بلکه بر عکس، آن تهاجمات تلاشی بود جهت تحکیم سلطه امپریالیسم در این کشورها و درست بر علیه منافع و مصالح توده های ستمدیده.

تردیدی نیست که جمهوری اسلامی دشمن همه خلق های ایران است و باید سرنگون شود، اما اگر مردم ما می خواهند به مطالبات برحق خود دست یابند، اگر مردم ما می خواهند در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی شاهد آزادی و دمکراسی باشند نه حکومت های دست نشانده ای چون حکومت های فعلی افغانستان و عراق، قبل از هر چیز باید بکوشند که این رژیم دمنش به قدرت خود آنها و در جریان مبارزات خود آنها در جهت تحقق خواست های دمکراتیک و برحقشان سرنگون شود.

هیچ راهی جز این جهت رسیدن به آزادی وجود ندارد. این را تجربه افغانستان که حاوی داستان دردناک هزاران "جنت گل" می باشد و تجربه عراق با "ابو غریب" معروفش بطور روزمره به همه مردم منطقه نشان داده است.



**توضیح:** آنچه که در زیر می خوانید متن سخنرانی ای است که توسط رفیق فریبرز سنجری در "سمینار سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران" که از تاریخ ۱۵ تا ۱۷ ماه جون امسال در شهر کلن آلمان برگزار شد، ارائه گردید. پیام فدایی، با گرمی داشت یاد و خاطره سرخ آن هزاران زندانی سیاسی مبارز که تا پای جان از آرمان های انسانی و انقلابی خود دفاع کردند، و ضمن قدردانی از برگزارکنندگان این مراسم، در اینجا متن کامل این سخنرانی را بدین وسیله در اختیار خوانندگان قرار می دهد. لازم به تذکر است که متأسفانه به علت کمبود وقت در مراسم مزبور، سخنرانی رفیق سنجری عملاً به طور کامل انجام نشد و بخشی از آن ناتمام ماند. در متن زیر، این بخش با خط ایتالیک مشخص شده است.

## تأثیرات جنبش مسلحانه در زندان های رژیم شاه

عکسی از نمایشگاه کارهای دستی و آثار و نامه های بجامانده از جانباختگان کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷ (برگرفته از سایت "گفتگوهای زندان")

و جبهه ملی که سازمانهای عمده سیاسی آن زمان بودند تشکیل می دادند. حکومت کودتا برای سرکوب هرگونه مقاومتی شکنجه های وحشیانه ای را برقرار ساخت. حمام پادگان ۲ زرهی در آن زمان در تهران به عنوان مخوف ترین شکنجه گاه های حکومت کودتا، زبان زد عام و خاص بود. به خصوص بعد از دستگیری اعضای سازمان افسران حزب توده، در این حمام خیلی از افسران حزب توده را وحشیانه شکنجه کردند. و حتی در دادگاه ها هم به برخی از آن ها محکومیت های سنگین دادند و برخی را هم اعدام کردند. از طرف دیگر بعد از خیانت های رهبری حزب توده و بردن خط توبه بدون زندانها، اصولاً فضای زندانهای آن دوره تغییر می کند و جوّی آس و ناامیدی حاکم می شود و ما شاهد اشاعه نشریاتی هستیم مثل "عبرت" در زندانهای شاه که در این نشریات، توده ای های نامد، مارکسیسم و خود حزب توده را آماج حمله قرار می دهند.

از سال ۳۲ تا رستاخیز سیاهکل در دوره های مختلفی مبارزات مردم ما گسترش می یابد. مثلاً در سالهای ۳۸ و ۳۹ ما شاهد یورش رژیم شاه به دمکراتهای آذربایجان و حزب دمکرات کردستان در کردستان هستیم. در این دوره بار دیگر زندانها

موضوع اصلی باید در مورد خودم بگویم که من در ۱۲ مرداد سال ۵۰ در ارتباط با چریکهای فدائی خلق در تهران دستگیر و در جریان سقوط سلطنت پهلوی، در ۳۰ دی ماه سال ۵۷ جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی از زندان آزاد شدم.

جهت نشان دادن تأثیرات جنبش مسلحانه در زندانهای شاه فکر می کنم که منطقی و درست این باشد که ما اشاره بکنیم به دوران قبل از رستاخیز سیاهکل؛ چون فکر می کنم که بدون آشنائی و یک حداقل درک اولیه از شرایط زندان و بازجویی در شرایط قبل از سال ۴۹ و ۵۰ ما کمتر می توانیم آن تغییراتی که جنبش مسلحانه در زندان های شاه بوجود آورد را بفهمیم. برای بهتر پیش بردن این بحث شرایط زندان را در سه حوزه مورد توجه قرار می دهیم: دوران بازجویی، مسایل مربوط به دادگاه، و شرایط دوران گذراندن محکومیت؛ چه در زندانهای ساواک و چه در زندانهای شهربانی.

همانطور که می دانیم، بدنبال کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یورش وحشیانه ای که حکومت کودتا بر علیه مردم و مبارزات مردم سازمان داد، اکثر زندانها از مبارزین و آزادیخواهان آن دوره پر شد. بطور طبیعی زندانها را فعالین حزب توده ایران

با سلام خدمت تک تک رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با تشکر از برگزار کنندگان این سمینار که امکانی بوجود آورده اند که امروز در کنار همدیگر به موضوع این بحث بپردازیم؛ و با سلام به همه عزیزانی که از طریق شبکه اینترنت این جلسه را دنبال می کنند، بحث امروز در رابطه با تأثیر جنبش مسلحانه در زندانهای دهه ۵۰ را شروع می کنم.

اجازه بدهید که قبل از شروع بحث به همه عزیزانی که در جریان کشتار سال ۶۷ بوسیله جمهوری اسلامی اعدام شدند و جانشان را فدای آرمانهای انقلابی شان کردند درود بفرستم و خاطره همه آن عزیزان را گرامی داشته و بار دیگر بر آرمانهای مبارزاتی شان تاکید نمایم.

همانطور که اطلاع دارید امشب قرار است که من در چارچوب مستند سازی زندان در دوران رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، در رابطه با تأثیرات جنبش مسلحانه در زندانهای دهه ۵۰، که با رستاخیز سیاهکل در سال ۴۹ آغاز شد صحبت کنم. از آنجا که بحث بر سر مستند سازی زندان در دهه ۵۰ است و لازم است که من مشاهدات عینی خودم را از زندان با شما در میان بگذارم؛ لذا قبل از پرداختن به

وجود آمد؟ چرا رژیم سلطنت با یک جنبش انقلابی که او را بطور بالفعل تهدید بکند مواجه نبود؟

در طی یک پروسه طولانی اعمال دیکتاتوری و سرکوب قهرآمیز هرگونه مبارزه و اعتراض مردمی، در بستر تبلیغات وسیع سیاسی ایدئولوژیک نیروهای ارتجاعی ماشین تبلیغاتی رژیم- به خصوص با تکیه بر اشتباهات، لغزشها و خیانت‌های رهبریهایی مبارزه (جبهه ملی و حزب توده)، رهبریهایی که در شرایطی که مردم ما آماده هرگونه جان فشانی بودند از سازماندهی آنها و هدایت آنها و پیشبرد یک جنبش انقلابی بر علیه رژیم موجود عاجز بودند و مبارزات مردم را به شکست کشانده بودند- روحیه جدیدی بر مردم ما حاکم شد که شاید بهترین کلام برای توصیف آن این باشد که آن را به اسم روحیه شکست، فضای شکست بنام. یک نوع رکود و خمود. رکود در مبارزات مردم و خمود در روحيات آنها؛ که قاعدتا از مسائل سیاسی فرار می کردند و قدرت دشمن را بطور اغراق آمیز در ذهن خودشان زیاد می گرفتند و همه گیر شدن این تفکر که با این رژیم کاری نمی شود کرد. فقدان جنبش های وسیع خود بخودی توده ای هم خود حاصل وجود چنین وضعیتی بود؛ یعنی شرایط رکود و خمود بر مبارزات مردم و روحيات آنها. این واقعیت قبل از هر چیز بطور طبیعی این سؤال را در مقابل انقلابیون جدی، کمونیستها و نیروهای واقعا انقلابی قرار می داد که چگونه می شود جریانی را بنیان گذاشت که طی آن نقبی زد به قدرت مردم و مردم را از آن فضای سکون و خمود خارج کرد و انرژی انقلابی آنها را به مسیر نابودی رژیم حاکم کانالیزه کرد. چگونه می شود در قدرت سرکوب کننده حاکم شکاف ایجاد کرد؟ اینها سوالاتی بود که بطور واقعی آن روزها، آن سالها، مطرح بود و همه روی اش فکر می کردند که چطور می شود دشمن را افشاء کرد و چطور می شود مردم را آگاه نمود و چگونه می شود جریانی را بنیان گذاشت که بر این جوّ بی اعتمادی غلبه کرد و چطور می شود بر این جدائی غم انگیز بین پیشرو و توده ها فائق آمد و چطور می شود شرایطی را ایجاد کرد که کمونیستها، نیروهای مبارز انقلابی چپ، بتوانند با طبقه کارگر ارتباط بگیرند و انرژی انقلابی آنان را در جهت اهداف خودش کانالیزه کنند. تحلیل شرایط عینی در آن زمان بطور روشن نشان می داد که جز از طریق اعمال قهر انقلابی امکان خدشه وارد کردن بر ذهنیت مردم در مورد قدرت دشمن، و تغییر روانشناسی مردم و نشان دادن امکان پذیری مبارزه

نژاد و مسئله "فار قار کلاغها" در اوین را به یاد دارید.

در این دوران، زندانیان را عمدتاً به اتهام "اقدام علیه امنیت کشور" دستگیر می کردند و چپ ها را به جرم "عضویت در دسته و گروهی با مرام و رویه اشتراکی" حداکثر به دهسال زندان محکوم می کردند. البته حبس های طویل المدت تر نیز داده می شد، اما به هیچ وجه عمومیت نداشت. اکثر محکومیت ها در همین محدوده بود. در حالیکه با آغاز جنبش مسلحانه شاهد هستیم که احکام دادگاه ها کاملاً تغییر می کند. در این دوره دفاع زندانیان دفاع حقوقی بود. در دفاع حقوقی رسم بر این بود که زندانی با تکیه بر قانون، نشان می داد که آن اتهامی که به او زده اند وارد نیست و او کار خلافی بر مبنای قوانین موجود مملکت انجام نداده است. در حالیکه بعدها دفاع ایدئولوژیک در دادگاه ها مرسوم شد. تعداد زندانیان سیاسی هم محدود بود. جدا از مبارزینی که در شهرهای مختلف زندانی بودند و یا از تهران به زندانهای شهرستانها تبعید شده بودند، اکثر زندانیان سیاسی در تهران در زندانهای شماره ۳ و ۴ زندان قصر نگهداری می شدند. در این دوره جوّ داخل زندان جوّ سکون بود. اکثر زندانیان به رسم آن دوره زندانشان را می کشیدند؛ مطالعه می کردند. بیشتر زبان خارجی یاد می گرفتند و یا سعی می کردند ادامه تحصیل بدهند- من خودم در قصر تعدادی را دیدم که در زندان قصر لیسانس گرفته بودند از طریق مکاتبه- و یا آثاری را ترجمه کنند که در چارچوب معیارهای سانسور آن زمان امکان چاپشان در بیرون وجود داشت. خوب این هم انعکاسی بود از سکون و خمودی که بر مبارزات و روحيات مردم ما در بیرون زندان حاکم بود. چرا که همواره زندان تابعی است از قانونمندی های جامعه در بیرون از زندان. به خاطر این جوّ رکود و خمود، به خاطر فقدان فعالیت‌های شدید، به خاطر فقدان جنبش انقلابی که رژیم را بطور واقعی تهدید بکند چه در شکنجه و چه در محکومیت و چه در دوران گذراندن محکومیت در زندان، اساساً ما معیارها و پارامترهایی که بعد از سال ۴۹ با آن مواجه هستیم را نمی بینیم. به خصوص به خاطر این که رژیم سلطنت با جنبش انقلابی که حیات اش را بطور بالفعل تهدید بکند مواجه نبود.

فکر می کنم که لازم باشد که در اینجا اشاره کنم که اساساً چه عواملی باعث شد که چنین وضعی در جامعه ما شکل بگیرد. چرا چنین رکود و خمودی به

شاهد موج جدیدی از زندانیان سیاسی می شود که بیشتر در آذربایجان و کردستان دستگیر شده اند. و یا در سالهای ۳۹ تا ۴۲ به دلیل تحولاتی که در جامعه رخ داد و فضای جدیدی که بوجود آمد جبهه ملی دوم شکل گرفت و مبارزات به خصوص حول جبهه ملی دوم بود و حتی نیروهای چپ هم در چارچوب جبهه ملی دوم فعالیت می کردند. به همین دلیل هم دستگیری های آن دوره بیشتر از نیروهای بودند که به جبهه ملی وابسته بودند و اکثراً دانشجویان و دانش آموزان بودند که در تظاهرات خیابانی دستگیر می شدند. اما به خاطر جوّ آن دوره، قاعدتاً محکومیت نمی گرفتند و زود آزاد می شدند و کارشان اساساً به محکومیت های شدید نمی رسید.

اما بدنبال سرکوب ۱۵ خرداد ۴۲ فضای زندانها هم تغییر کرد و این تغییر را ما به خصوص با تبعید تعداد زیادی از زندانیان به برانجان، یکی از زندان های که در محل خیلی بد آب و هوایی قرار داشت، شاهد بودیم.

از سال ۴۲ تا ۴۹ در این فاصله گروههای مختلفی آماج حملات رژیم و ساواک رژیم قرار گرفتند از جمله نهضت آزادی، هیئت های مولفه اسلامی که به "قتله منصور" معروف بودند و حزب ملل اسلامی، گروه نیکخواه و بعدها گروه سورکی، جزنی، ظریفی و سپس گروه فلسطین. در این دوران با اینکه در جریان بازجویی روشهای خشونت آمیز و توهین آمیز و آزارهای روحی و جسمی کاملاً شایع بود ولی به هیچ وجه حد شکنجه در این دوران با آن شکنجه هایی که ما بعدها، بعد از سال ۴۹ شاهدش بودیم قابل مقایسه نبود؛ هر چند که گروه سورکی، جزنی و ظریفی به خاطر تدارک مبارزه مسلحانه و گروه فلسطین به خاطر تلاش اش برای رفتن به فلسطین و دیدن آموزش نظامی به هر حال بطور جدی تری آماج تهاجمات ساواک قرار گرفتند. برای نمونه در آن دوره با اینکه در تهران قزل قلعه به عنوان مرکز اصلی شکنجه ساواک معروف بود، برای اولین بار سورکی و جزنی و بعدها شکراله پاک نژاد از گروه فلسطین را به اوین بردند که معروفیت کنونی را نداشت و در آن زمان بازداشتگاه کاملاً مخفی و ناشناخته ای بود و بیشتر جاسوس ها را در آنجا نگه می داشتند. اولین بار نام اوین هم از طریق این رفقا در سطح جنبش انقلابی اشاعه پیدا کرد و حتماً خیلی از شما دفاعیات پاک



رفیق عباس مفتاحی

عباس، این کمونیست فراموش نشدنی، ۲۶ روز تمام شکنجه شد و از این دوران ۱۵ روز کاملاً روی تخت شکنجه بود. سه بار روی پایش عمل جراحی کردند تا بیشتر بتوانند او را شکنجه دهند. دژخیمان ساواک در حق او از هیچ زناستی دریغ نورزیدند، با این حال هرگز نتوانستند مقاومت او را درهم بشکنند. وقتیکه در سال ۵۰ اکثر رفقای فدائی را در اتاق شماره ۵ اوین قدیم جمع کردند او در جمع رفقا واقعه ای را تعریف کرد که نشاندهنده زبونی شکنجه گران در مقابل مقاومت او بود. عباس تعریف می کرد که در انفرادی از سوراخ در سلول، راهرو بند انفرادی را نگاه می کرده و با برخی زندانیان صحبت می کرده است. نگهبانان که اکثراً در جریان شکنجه هایی که بر او رفته و او همه آنها را تحمل کرده بود قرار داشتند، صرفاً اعتراض می کردند و تذکر می دادند و کار بیشتری نمی کردند. ولی این موضوع به گوش بازجوها می رسد. روزی تهرانی دم سلول عباس آمده و او را تهدید به شکنجه دوباره کرده و مورد توهین قرار می دهد. عباس در پاسخ می گوید ۱۵ روز مرا مداوم زدید و شکنجه کردید آخ نگفتم، که تهرانی ناگهان به میان حرف او پریده و می گوید نه! دوبار آخ گفتی! بلی تنها توجه به همین نکته نشان می دهد که چگونه این رفیق عزیز، دژخیمان خودش را از شنیدن صدای ناله اش نیز محروم کرده بود. باید توجه کرد که کسی که در زیر آن همه شلاق حتی فریاد نزند، از چه ایمان خلل ناپذیری به راهش و آرمانهایش برخوردار است.

هم شرایط موجود و توازن قوای بین نیروهای انقلابی با دشمن را با واقع بینی تمام ترسیم کرده بود و هم چشم اندازهای روشن آینده را مطرح و راه رسیدن به هدف را به درستی در مقابلش قرار داده بود.

وسائل و روش های شکنجه در این دوره، شلاق زدن، دست بند قپانی، آویزان کردن، سوزاندن بدن به خصوص باسن ها با هیترهای برقی روی تخت های سیمی و فشار آوردن به کسی که داشت می سوخت از بالا، تجاوز با باطوم و بطری جهت درهم شکستن روحیه مبارزین بودند، و بعدها هم آپولو طرق و روشهایی بود که در آن سالها وسیعاً بر علیه انقلابین اعمال می شد.

\*\*\*\*\*

در این دوران ما شاهد مقاومت هایی بودیم که در تاریخ زندانهای شاه کمتر دیده شده بود. در آن آغاز، شهادت رفیق بهروز دهقانی در زیر شدیدترین شکنجه ها پیام استقامت و استواری را در فضا پخش نمود و رفیق بهروز با مقاومت تا پای جان در زیر شکنجه، به این گونه آخرین رهنمود زندگی سراسر انقلابی اش را به گوش انقلابیون کمونیست و مبارزین ضد امپریالیست رساند. همچنین رفقای چون مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی جلوه های باور نکردنی از مقاومت را به نمایش گذاشته و به سمبل های مقاومت تبدیل شدند. همین واقعیت ها خود به تنهایی کافی بودند تا تفاوت عظیمی که بین رهبران یک جریان واقعاً کمونیستی یعنی چریکهای فدائی خلق با رهبران حزب توده وجود داشت را آشکار نماید. در همین دوره رفیق اشرف دهقانی نیز به عنوان اولین رفیق دختری که دستگیر شد، حماسه ای از مقاومت آفرید و بشارت دهنده حضور رزمنده زنان انقلابی در جنبش نوین گردید.

در سال ۵۰ همچنین باید از مقاومت قهرمانانه انقلابیونی چون همایون کتیرائی از گروه آرمان خلق و علی اصغر بدیع زادگان از سازمان مجاهدین خلق یاد کرد.

اجازه دهید که همین جا جهت اینکه بهتر در جریان فضائی قرار بگیرید که با دستگیری انقلابیون فدائی در زندانهای شاه حاکم شد، به گوشه ای از شکنجه های دمنشانه رفیق عباس مفتاحی یکی از بنیان گذاران چریکهای فدائی خلق اشاره کنم.

و آسیب پذیری دشمن وجود ندارد. تنها از این طریق است که می شود این جور را در هم شکست و در سد قدرت سرکوب کننده شکاف ایجاد کرد و امکان جاری شدن سیل مبارزات توده ای را فراهم کرد. بنابراین در آن سالها جنبش انقلابی ما مبارزه مسلحانه را، چه از جنبه تاکتیکی برای پاسخگویی به مسائلی که در بالا مطرح شد و چه از جنبه استراتژیکی جهت بسیج و سازماندهی مردم و مبارزه برای نابودی عامل اصلی قدرت دشمن، در دستور کار خودش قرار داد.

روشن است که جنبشی که در تئوری به این نتیجه می رسد که باید به مقابله با انبوه کهنسال ترس و خفت برخیزد و بر جو بی اعتمادی توده ها غلبه کند و فضای بی اعتمادی را که نسبت به روشنفکران انقلابی در جامعه وجود داشت بشکند و با دشمنی که سراسر مسلح است بستیزد، بطور طبیعی، هم می دانست که قربانیهای گراف خواهد داد و هم می دانست که باید مملو از شور و از جان گذشتگی باشد و جهت پاسخگویی به همین واقعیتها بود که رستاخیز سیاهکل شکل گرفت و چه در صحنه نبرد مسلحانه با دشمن و چه در صحنه جامعه و چه در زندانها، پیروان این خط در جهت تحقق همین اهداف گام برداشتند و به همین رسالت پاسخ دادند. واقعیت این بود که پاسخگویی به چنین رسالتی، از نسلی از انقلابیون ساخته بود که بر ضرورت زمان خودشان آگاه باشند. وقتیکه این جنبش رژیم شاه را وارد یک مبارزه مرگ و زندگی کرد بطور طبیعی ساواک شدیدترین شکنجه ها را برای کسب اطلاعات بر علیه اعضاء و فعالین این جنبش اعمال کرد. به این ترتیب با آغاز جنبش مسلحانه، اصولاً شکنجه به عنوان مهمترین وسیله جهت کسب اطلاعات، وسیعاً در دوران بازجویی بکار گرفته شد.

البته روشن است که وقتیکه شکنجه در این ابعاد و وسعت اعمال می شود این خودش به این مفهوم است که در آن سو مقاومتی قهرمانانه و جانانه وجود دارد وگرنه اگر مقاومتی در کار نباشد شکنجه ای هم در کار نخواهد بود. به این ترتیب بود که چریک های فدائی خلق در سال ۵۰ با آغاز مبارزه مسلحانه فضای زندانها را شکستند و روحیه جدیدی در زندانها ایجاد کردند؛ همانطور که این کار را در سطح جامعه انجام دادند. در این جا مهم است که توجه کنیم که همه اینها حاصل تئوری ای بود که آنها را هدایت می کرد: تئوری مبارزه مسلحانه که



صحنه ای از دادگاه ۲۳ نفر - بهمن ماه ۱۳۵۰

از چپ به راست، رفقا: سعید آرین، مهدی سوالونی، بهمن آژنگ، قاسم ارض پیما و عبدالکریم حاجیان سه پله در دادگاه نظامی

زندانیان قبلاً بصورت دسته های کوچک جدا از هم زندگی می کردند، برگزاری جلسات سرود خوانی و ورزش دستجمعی، ایجاد تشکیلات مخفی مبارزاتی در زندان و تبدیل زندان به آموزشگاه انقلاب از دستاوردهای جنبش مسلحانه در زندانهای دهه ۵۰ است. نگاهی به تعداد رفقای که از زندانهای مختلف پس از آزادی به صفوف جنبش انقلابی از جمله به سازمان چریکهای فدائی پیوستند، خود گواه بارزی است از موفقیت جنبش نوین در عرصه زندانها.

می توانم از زندان شیراز بگویم. چون مرا خیلی زود از تهران به شیراز تبعید کردند. در آنجا ما تا قبل از شورش زندان روابط سازمان یافته ای داشتیم. توانسته بودیم با دستیابی به رادیو به خصوص رادیو دو موج، دستیابی به آثار مارکسیستی و آثار سازمانی، هم در جریان تحولات جامعه قرار بگیریم و هم سطح آگاهی سیاسی خودمان را ارتقاء دهیم. و از این طریق رفقای را که قرار بود آزاد شوند جهت پیوستن به سازمان آماده سازیم. جمع آوری جزوات سازمانی و آثار مارکسیستی در شرایط بازرسی های مداوم پلیس بطور طبیعی ضرورت جاسازیهای گوناگون را ایجاد می کرد و در نتیجه یکی از وظایف تشکیلات داخل زندان حل این مسائل بود.

با تداوم و گسترش مبارزه مسلحانه در سطح جامعه، سرکوب در زندانها شدت بیشتری گرفت. یورش به زندان شیراز در فروردین ۵۲ در همین

ایدئولوژیک و نه دفاع حقوقی بود که برجستگی می یافت. دفاعیات ایدئولوژیک رفقا و افشاء رژیم شاه با تکیه بر وابستگی این رژیم به امپریالیستها و ماهیت ضد مردمی رژیم های ارضی کدائی اش و پشتیبانی و تأیید راه مبارزه مسلحانه خبر از جو جدیدی می داد که در جامعه ایران به تدریج شکل می گرفت. بدنبال این محاکمه فرمایشی ۱۵ رفیق به اعدام و بقیه به حبس های طولی مدت محکوم شدند. در همین زمان محاکمات فرمایشی بقیه رفقای فدائی نیز البته کاملاً مخفیانه در جریان بود و در نتیجه در اسفند ماه سال پنجاه ، ۱۹ رفیق فدائی در چند نوبت تیرباران شدند و در بهار سال پنجاه و یک، ۹ مجاهد رزمنده نیز اعدام گردیدند. به این طریق بار دیگر چهره خونبار و جنایتکار شاه در اذهان عمومی به نمایش گذاشته شد. اگر یکی از اهداف جنبش مسلحانه افشاء چهره جنایتکار دشمن، نشان دادن امکان پذیری مبارزه در جهت سرنگونی او و امید دادن به توده ها بود؛ علاوه بر جاری شدن خود مبارزه مسلحانه در جامعه، مقاومتی زیر شکنجه، دفاعیات ایدئولوژیک در دادگاهها و سپس گذراندن دوران محکومیت با روحیه مبارزاتی و تبدیل زندان به آموزشگاه، خود گام مؤثری بود در این راستا.

در مورد شرایط زندان در دوره گذراندن محکومیت نیز از سال ۵۰ به بعد تغییرات محسوسی در زندانهای عمومی به وجود آمد. سازماندهی زندگی مشترک جمعی با ایجاد کمون در شرایطی که

چون بحث بر سر تأثیرات جنبش مسلحانه در زندانهاست حال اجازه بدهید که به تأثیرات این جنبش در رابطه با دادگاهها بپردازم. البته من در اینجا فقط سال ۵۰ و مواردی را که خود شاهد بودم نقل می کنم.

میدانیم که رزمندگان سیاهکل را پس از دستگیری و شکنجه فوراً محاکمه و به اعدام محکوم کردند. آخرین رفیق دسته جنگل ۸ اسفند ۴۹ دستگیر می شود و در ۲۶ اسفند ماه همان سال همه آن رفقا را اعدام می کنند. به واقع در این تاریخ، ۱۳ رفیق فدائی در میدان تیر، مرگ را سرودی کردند. از آنجا که اعدام رفقای سیاهکل به این سرعت و بدون تشکیل دادگاه به طور علنی، افشاگر رژیم شاه و دستگاه قضایی اش بود، بنابراین ساواک جهت جبران این مسئله در تلاش بود تا دادگاهی نمایشی جهت محاکمه تعدادی از رفقای فدائی ترتیب بدهد. در اوایل بهمن سال ۵۰ رژیم برای این منظور یک دادگاه به اصطلاح علنی تشکیل داد، که به دادگاه ۲۳ نفر معروف شد. اما این دادگاه که رژیم فکر می کرد می تواند بوسیله آن چهره جنایتکار خودش را بزک کند و هم از آن برای تخطئه جنبش نوین انقلابی استفاده کند، در بستر مقاومت و روحیه مبارزه جویانانه رهروان جنبش نوین به وسیله رسوائی خودش تبدیل شد. بعضی از صحنه های این دادگاه که من نیز یکی از افرادی بودم که در آن محاکمه می شدم را در اینجا می گویم. بلی، رفقا در این دادگاه با قاطعیت اعلام کردند که آنرا به رسمیت نمی شناسند و در مقابل این سؤال که چه تابعیتی دارید اکثر ما خود را تابع خلق ایران معرفی کردیم. و از بلند شدن در مقابل رئیس دادگاه خودداری کردیم و وقتیکه مزدوران ساواک با توسل به زور قصد داشتند ما را مجبور سازند که به احترام رئیس دادگاه برخیزیم و به همین منظور رفیق مسعود را در همان دادگاه کتک زدند به اعتراض برخاسته و سرود سازمان، "من چریک فدائی خلقم جان من فدای خلقم" را سر دادیم. به خاطر چنین برخوردی بود که رژیم مجبور گردید از جلسه دوم ۲۳ رفیق فدائی را در دسته های دو، سه یا چهار نفره به دادگاه ببرد. به این طریق مقاومت و روحیه مبارزه جویانه رفقا دسیسه های ساواک را با شکست مواجه ساخت. انعکاس چنین روحیه ای در سطح جامعه به خصوص که رژیم مجبور بود جهت بزک کردن چهره خونبار خود تکه هایی از سخنان رفقا را در مطبوعات خود منعکس سازد، دادگاه را به وسیله ای جهت تبلیغ به نفع جنبش مسلحانه نوپا تبدیل نمود. دیگر دفاع

## تظاهرات ایستاده در حمایت از مبارزات خلق کرد

در اعتراض به سرکوب مبارزات خلق کرد و کشتار سیمنه مردم کردستان در هفته های اخیر توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، روز شنبه ۲۰ آگوست ۲۰۱۵ تظاهرات ایستاده ای در مقابل ساختمان سابق بانک ملی در لندن برگزار شد. شرکت کنندگان در این تظاهرات پلاکاردهایی بزبان های انگلیسی و فارسی در حمایت از مبارزات حق طلبانه خلق کرد و در محکومیت جنایات رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در دست داشتند. در این حرکت شعارهایی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی سر داده شد که از آن جمله می توان به شعارهای زیر اشاره کرد: مرگ بر جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی، قاتل زحمتکش، از مبارزات عادلانه خلق کرد دفاع کنید، کشتار خلق کرد باید متوقف گردد، زندانی سیاسی آزاد باید گردد... همچنین در جریان این حرکت اعتراضی تعداد زیادی اطلاعاتیه بزبان انگلیسی در میان عابرین پخش شد که با استقبال آنان مواجه گشت. این حرکت به فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن و سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان صورت گرفت و در آن تعدادی از نیروها و فعالین سیاسی نیز شرکت کردند.

اکثراً درد شکنجه ها، اذیت و آزارها و ملالت ها و محدودیت ها و دریدری های دو رژیم ستمگر سلطنت و جمهوری اسلامی را با خود حمل می کنند، به مسائل باقی مانده بپردازم و در جهت روشن کردن مسائل بیشتر صحبت بکنیم. و مهمتر از آن، با الهام از همه آن جانبازها و مقاومت های حماسی که زندانیان انقلابی ما در سالهای مختلف و در رژیم های مختلف بروز دادند و جانشان را فدای تحقق آرمانهایی کردند که شعار ماست و بر دیوارها نصب کرده ایم (آزادی و سوسیالیسم) بار دیگر بر این واقعیت تاکید کنم که رفقای ما برای شرایطی مبارزه می کردند که در آن دار و شکنجه وجود نداشته باشد، برای شرایطی مبارزه می کردند که اصولاً زندان و بازداشتگاه و بیدادگاه وجود نداشته باشد و این یکی از آرمان های انسانی ای است که فکر می کنم تک تک ما به آن باور داریم. لازم است تاکید کنم که تحقق این آرمانها جز از طریق انقلابی خونین و قهر آمیز، جز از طریق انقلابی که کارگران قهرمان آن را رهبری کنند، به جز از طریق انقلابی که سرخ باشد و کارگران سرخ ما آنرا هدایت بکنند امکان پذیر نیست و این انقلاب باید قبل از هر چیز و در گام اول، جمهوری اسلامی، این جرثومه فساد و تباهی، این عامل جنایتهای سال ۶۰، این عامل کشتار سال ۶۷، را به زباله دان تاریخ بریزد. امیدوارم که به کمک هم و با مبارزاتی که در اینجا و آنجا با همکاری هم می کنیم در این راستا گام برداریم. متأسفم که بخشی از صحبت باقی ماند. برایتان آرزوی موفقیت و پیروزی می کنم.

راستا شکل گرفت که به شورش زندانیان انجامید. دشمن تلاش کرد با برقراری فضای سرکوب در زندانها جلوی فعالیت های مبارزین زندانی را بگیرد و در همین راستا بعدها تعداد زیادی از فعالین جنبش را در اوین جمع کرده و امکان ارتباط آنها را با بقیه زندانیان از بین برد. اما علیرغم همه این تلاشها و علیرغم جوانی جنبشی که با خون بهترین فرزندان این سرزمین شکل گرفته بود و تبعات این جوانی، در همان اوین نیز وابستگان به جنبش انقلابی لحظه ای از کار تشکیلاتی، آگاه گرانه و آموزش و خود سازی باز نماندند.

توجه به آنچه گفته شد بروشنی نشان می دهد که شرایط زندان همواره تابع مستقیمی است از شرایط مبارزه طبقاتی جاری در جامعه. بنابراین با آغاز جنبش مسلحانه و رستاخیز سیاهکل نسل جدیدی از انقلابیون پا به زندانها گذاشته و خون تازه ای در زندانهای رژیم جاری ساختند و حماسه هایی از مقاومت و پایداری آفرینند که هنوز هم پس از سه دهه الهام بخش مبارزین و جوانان انقلابی است. روشن است که با سیاهکل و آغاز جنبش مسلحانه و فعالیت های چریکهای فدایی خلق و سپس مجاهدین آن سالها، ابعاد شکنجه، محکومیت ها و شرایط زندانهای شهربانی کاملاً متحول شد و مقاومت زندانیان، تلاش رژیم شاه برای تبدیل زندان به ندامتگاه را با شکست مواجه ساخت و عملاً زندان به آموزشگاه انقلاب تبدیل شده و به مثابه پشت جبهه جنبش به وظایف انقلابی خود عمل نمود.

\*\*\*\*\*

امیدوارم که در قسمت پرسش و پاسخ با کمک همه عزیزانی که در جلسه حضور دارند، عزیزانی که

## در باره جریان مجهول الهویه...

(بقیه از صفحه ۱۰)

جنبش انقلابی کارگران و خلق های تحت ستم ما در طول سالها نبرد با دشمنان ضد خلقی خود، تجارب متعددی در زمینه تلاش های بی وقفه دشمن در ساختن و پروردن افراد و سازمان های قلابی و ضد انقلابی (نظیر عباس شهریاری مزدور در زمان شاه و سازمان "بابک خرمدین" در زمان جمهوری اسلامی) دارد. بگوئیم تا با استفاده از این تجارب گرانبها که به قیمت خون پاک کمونیست ها و مبارزین بی شماری حاصل شده توطئه های ضد انقلابی جمهوری اسلامی ضد خلقی و دستگاه های اطلاعاتی و پلیسی اش در سرکوب و به انحراف بردن جنبش انقلابی مردم ایران را افشاء و خنثی سازیم.

تروریسم است و این بمب گذاریها نقطه قوت جورج بوش را یادآوری کرده است. و ادامه می دهد: "در دراز مدت اثر بمب گذاریها (اثر مثبت بمب گذاریها برای دولت بوش- نگارنده) احتمالاً از بین خواهد رفت تا که تروریستها دوباره حمله کنند".

بمب گذاریها در لندن، هم جهت با سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا و در خدمت پیشبرد سیاست جنگی محافل قدرت امپریالیستی ست. تبلیغات و اعمال امپریالیستها پس از این بمب گذاریها این را تأیید می کند. با توجه به این واقعیت کمک به روشن تر شدن افکار کارگران و خلق های جهان در مورد ماهیت چنین بمب گذاریهایی و افشای سیاست جهانی امپریالیسم وظیفه هر فرد و جریان ترقی خواه و کمونیستی است که هدفش جاری کردن پتانسیل مبارزاتی کارگران و خلق های تحت ستم در یک مسیر انقلابی ست.

## بمب گذاریهای لندن در پاسخ به کدام معضلات و نیازها؟

(بقیه از صفحه ۱۳)

برای فهم اهمیت حفظ اوضاع جنگی برای دولت بوش بطور مثال می توان به یکی از روزنامه های اصلی آمریکا یعنی لوس آنجلس تایمز رجوع کرد که در مقاله تحلیلی خود در ۲۰۰۵/۰۷/۱۰ در این زمینه می گوید: "جنگ علیه تروریسم تا ابعاد زیادی از یازده سپتامبر وظیفه محوری جورج بوش بوده و هنگامیکه توجه مردم به موضوع تروریسم جلب بود از نظر سیاسی جورج بوش موفق بوده است". همین روزنامه از قول مدیر موسسه گالوپ پل نوشت: "تحقیقات ما نشان می دهد نقطه قوت بوش بر خلاف حوزه های دیگر وی مسئله



## ساحل عاج

### طعمه نی در دست امپریالیست ها

پالین

قسمت اول

وقتی از آفریقا صحبت به میان می آید، آنچه در برابر چشمان ما مجسم می گردد تصویر باشکوهی است از دنیای وحش مناطق استوایی و از میلادگاه کهنسال بشری، مدفون شده در زیر آوار سایه های سیاه و مخوف کشتی های تاریخی ی حمل بردگان و شکم های ورم کرده ی کودکان نحیف و لاغری که تنها مانده اند و سرگردان در علفزاران خشک و متروکی که با بیماری ایدز به تیمی گرفتار آمده اند.

ضایعات و رنج و محنت انسانی ئی که در نتیجه و تحت تأثیر مستقیم تجاوز و غارت بی رحمانه ی منابع طبیعی و انسانی ی این قاره توسط امپریالیست ها و مزدوران بی شرف محلی ی آنان پدید آمده واقعا غیرقابل محاسبه است. تجاوز و غارت بی حد و حصری که هر روز اخبار تازه ئی با خود به همراه می آورد؛ یک جنگ داخلی ی دیگر، صدها هزار آواره ی دیگر، خشکسالی ئی دیگر، قحطی ئی دیگر، طاعونی دیگر، و میلیون ها بخت برگشته ی دیگر در دام مرگ از گرسنگی، مرگ از تشنگی و مرگ از ابتلا به بیماری ایدز. اما تنها با عبور از مرزهای اخبار سطحی و مشتری جمع کن رسانه های بورژوازی در باب "آفریقایی های بدبخت و بینوا" است که واقعا به عمق ماجرا پی می بریم؛ یک چاه نفت دیگر، یک خط گاز دیگر، یک معدن الماس دیگر، یک معدن طلا ی دیگر و... غیره. و در این میان، تنها با درکی روشن نسبت به واقعیات جاری در این قاره است که می توان به جای دلسوزی صرف و ترحم کور نسبت به آفریقا، مشت ها را با خشم گره و به اعتراض بالا

بریم و برعلیه عاملین اصلی این همه رنج و تباهی به مبارزه برخیزیم. برای نمونه، به ساحل عاج نگاه کنید. به کشوری با جمعیتی معادل ۱۷ میلیون که در کناره ی خلیج گینه پهلو گرفته و بخشی از منطقه غرب آفریقا را تشکیل می دهد. پایتخت سیاسی این کشور در "یاموسوکرو" و پایتخت اقتصادی آن در "آبیدجان" مستقر گردیده است. چندی پیش، نام این کشور برای یک لحظه در رأس عناوین اخبار رسانه های بورژوازی ظاهر گردید و لحظه ئی بعد، بالکل از صحنه ی اخبار محو شد. اما چرا؟ و برآستی در ساحل عاج چه می گذرد؟ هدف این نوشته پاسخگویی به این سوال می باشد.

حزب کمونیست انقلابی ساحل عاج در تاریخ مارس ۲۰۰۳ طی ی بیانیه ئی مطرح ساخت که این کشور در سپتامبر ۲۰۰۲ به ورطه ی یک جنگ داخلی ارتجاعی کشانده شده و با بحرانی ترین اوضاع از مقطع کسب "استقلال" از فرانسه در ۱۹۶۰ به این سو، روبرو می باشد.

از دهه ی ۱۹۶۰ به این طرف، دولت ساحل عاج موج گسترده ی مهاجرت از ممالک مجاور بدون مرزهای این کشور را مورد استقبال قرار داد. اغلب این مهاجران در بخش پررونق کشاورزی جذب و مشغول بکار شدند. ظرف مدت دو دهه اوضاع در ساحل عاج- که روزگاری "بهشت زراعی آفریقا" محسوب می شد- به شدت تغییر پیدا کرد. در دهه ی ۱۹۸۰، نرخ بازار جهانی ی کاکائو و قهوه (دو محصول صادراتی ی عمده ی ساحل

عاج) شدیداً کاهش یافت. همزمان با آن، حضور گسترده ی مهاجران در این کشور به بهانه ئی در دست دولت برای توجیه معضلات اقتصادی مبدل گردید و باعث شد که اتباع بومی این کشور وجود مهاجران خارجی در ساحل عاج را عامل نابسامانی های اقتصادی در این کشور و سربار جامعه تلقی نمایند. در واقع در این مقطع، زمان آن رسیده بود تا طبقه ی حاکمه و قشر ممتاز بومی در این کشور برای حفظ مناسبات موجود یعنی در راستای منافع قدرت های امپریالیستی به اختلافات قومی، ملی و مذهبی دامن زده و به این نحو، افکار عمومی را در این کشور به انحراف بکشانند. به این ترتیب، توده های مهاجر در این کشور هدف حمله قرار گرفته و طعمه ی خشم اتباع بومی و شرایط مصیبت بار ناشی از برنامه های شوم "تعدیل ساختار اقتصادی" گردیدند. و این دقیقا همان نکته ئی ست که باید به آن توجه کرد؛ ویرانی و خانه خرابی ی یکی دیگر از کشورهای جهان تحت تأثیر سیاست های لیبرالیزه سازی سازمان تجارت جهانی در عرصه ی تولیدات زراعی. سیاست های مزبور، عوارض بازرگانی ی محصولات زراعی را (البته فقط در کشورهای تحت سلطه) کاهش و تولید زراعی در این ممالک را به سمت تولیدات ویژه و تک محصولی و تولیدات منحصر صادراتی سوق داده و توأم با آن خواهان از میان برداشتن موانع و ضوابط قانونی، و افزایش سرمایه گذاری های کلان اقتصادی در این ممالک هستند. نتیجه ی حاصله از این گونه سیاست ها نفوذ و تسلط هرچه

بیشتر کمپانی های عظیم زراعی کشورهای متروپل در ممالک تحت سلطه و در عین حال نابودی واحدهای تولیدی به اصطلاح "غیربارور" در این ممالک می باشد؛ یعنی حذف و نابودی کشاورزان کوچک و متوسطی که برای مصرف محلی تولید می کنند. بنابر همین امر، برخی از این کشاورزان به تولید برای صادرات روی آورده و برخی دیگر خانه خراب گردیده و از مزارع خود بیرون رانده شده اند. تحت تأثیر این گونه سیاست ها، هر هفته در سراسر جهان ۱ میلیون کشاورز مجبور به ترک خانه و کاشانه ی خود گشته و در جستجوی امرار معاش، رهسپار شهرها می گردند. ساحل عاج نیز که قبلا نمونه ی بارزی از خودکفایی زراعی در قاره آفریقا بشمار می رفت، از تولید مواد غذایی برای مصرف داخلی و محلی کناره گرفته و به سمت تولید صادراتی ی کاکائو رانده شد تا آنجا که این کشور با تولید ۴۰ درصد کاکائو جهان، در رأس تولیدکنندگان کاکائو در دنیا قرار گرفت. مقارن با این تغییر و تحولات در عرصه ی تولید زراعی در ساحل عاج، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، جهت تخفیف "موانع تجاری" موجود، سیستم تثبیت نرخ دولتی در این کشور را از میان برداشتند. اعمال این سیاست، و همراه با آن، گرایش عمومی در جهت کاهش نرخ مواد خام، قیمت محصولات زراعی کشاورزان این کشور را ۴۰ درصد تخفیف داده و به این ترتیب باعث ورشکستگی ی هرچه بیشتر کشاورزان گردید به طوری که اغلب این کشاورزان به خاک سیاه نشستند در



حالیکه کمپانی های بزرگ چندملیتی تحت رهبری موسسه "کارگیل" به موج گسترده ئی از ادغام و انحصار مبادرت نمودند. پس از اعمال این تاخت و تازهای انحصارگرانه، تعداد کمپانی های بزرگ تولیدکننده ی کاکائو از ۵۰ به ۱۰ عدد تقلیل پیدا کرد و اکنون نه دولت و سیستم تثبیت نرخ دولتی، بلکه این ۱۰ کمپانی هستند که قیمت ها را تعیین می کنند.

قبل از آنکه مقوله ی "تجارت آزاد" را دنبال کنیم، در اینجا باید قدری از نزدیک به وضعیت ۶۰۰ هزار مزرعه ی کشت کاکائو در ساحل عاج که روی هم رفته تقریباً نیمی از کل محصول کاکائوی جهان را تولید می کنند، نگاهی بیاندازیم. شرایط حاکم بر این مزارع را به واقع در دو کلمه می توان خلاصه کرد: بردگی ی کودکان. مطابق گزارش BBC در سال ۲۰۰۰، صدها هزار کودک در کشورهای مجاور در ازای چندرفاز پول از والدین آنان خریداری و یا در برخی موارد اساساً ربوده شده و به ساحل عاج منتقل گردیده و به عنوان برده به فروش می رسند. این کودکان که معمولاً بین ۱۲ تا ۱۴ سال، و حتی کمتر، سن دارند به زور مجبور می گردند ۸۰ تا ۱۰۰ ساعت در هفته کار کنند. به آنان هیچ گونه مزدی پرداخت نمی شود بلکه تنها غذای بخور و نمیری به آنها داده شده و اغلب بطور وحشیانه مورد ضرب و جرح قرار می گیرند.



بسیاری از آنان هرگز دوباره والدین خود نخواهند دید. "الی دیابایت"، یکی از کودکانی که از بردگی رهایی پیدا کرده، به گزارشگران BBC می گوید: "هر وقت که باری (کیسه های پر از کاکائو) روی دوش مان می گذاشتند و موقع

حمل این کیسه می افتادیم هیچ کس به ما کمک نمی کرد، برعکس آنقدر ما را کتک می زدند تا دوباره بار را از زمین برداریم و حمل کنیم." گزارشگران BBC در این گزارش عنوان کردند که جایی در بدن این کودکان پیدا نمی شود که نشان از زخم و کبودی نداشته باشد. این است شرایط دردناک و تکان دهنده ئی که نیروی کار در ساحل عاج در آن قرار دارد.

در آنسوی این معادله، سرمایه های عظیم کشورهای امپریالیستی را می بینیم. سرمایه های کلانی که از قیل بهره کشی وحشیانه ی نیروی کار کم بها و به ویژه از بردگی ی کودکان در این منطقه، سودهای سرشاری را نصیب خود می سازند. صنایع شکلات سازی آمریکا (Hershey و M&M Mars) با سرمایه ئی بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار که دو سوم بازار شکلات را تحت کنترل خود دارند، به همراه تعدادی از موسسات تولیدی دیگر، مقادیر عظیمی از محصول کاکائوی تولیدشده در ساحل عاج را مورد بهره برداری قرار داده و از آن سود به جیب می زنند. با توجه به رواج گسترده ی استفاده از نیروی کار برده و بردگی ی کودکان در این منطقه، باید به این نکته توجه کرد که همانطور که می دانیم سیستم بردگی عصر باستان با معضل هزینه ی نگهداری از نوزادان و کودکان بردگان و برده های مسنی که در نتیجه ی پیری و کهولت "غیرمولد" محسوب می شدند، روبرو بود. حال آنکه برده داران کنونی در عصر حاضر، خود را از "شر" این "هزینه ی اضافی" رها کرده اند. به این معنا که در دوران حیات برده داری در آمریکا، نظام بردگی مبتنی بود بر ربودن افراد از قاره آفریقا و فروش آنها به عنوان برده و این نوع از معامله ی انسان ها از نقطه نظر اقتصادی، یک نوع "سرمایه گذاری" بشمار می رفت.

برای مثال، قبل از جنگ داخلی در آمریکا، میانگین قیمت یک برده (بر حسب ارزش کنونی ی دلار) مبلغی

معادل ۵۰ هزار دلار را در بر می گرفت و خود این مبلغ به عنوان سرمایه ی ریخته شده می بایست جبران می شد و جبران این مبلغ نیز به نوبه ی خود مستلزم آن بود که برده ی ۵۰ هزار دلاری برده دار دست کم آنقدر زنده بماند که مابه ازای پولی ی خود را جبران سازد. در حالیکه امروزه کودکانی که به بردگی گرفته می شوند بین ۵۰ تا ۱۰۰ دلار به فروش می رسند و آن چنان کم بها هستند که جبران پولی که بابت خرید آنان پرداخته می شود دغدغه ئی برای زنده ماندن و زنده نگاه داشتن آنان در ذهن سوداگر صاحبان شان، به وجود نمی آورد. این بردگان، اجناس جاندار اما یکبارمصرفی هستند که صاحبان آنان آنها را با شتابی مرگ آور مورد بهره کشی قرار داده، شیره ی جان آنها را می مکند و جسم بی جان آنان را مثل تفاله دور می ریزند. ابعاد گسترده و هول آور این مطلب، و انتشار اخبار آن از سوی منابع مختلف، چندی قبل مقامات دولتی ی آمریکا را به عکس العمل واداشت. بطوریکه در ماه جون سال ۲۰۰۱ مجلس نمایندگان آمریکا لایحه ئی را مطرح ساخت تا با نصب برچسب های تضمینی بر روی محصولات شکلاتی، از فروش شکلات هایی که با کار بردگان تولید شده، جلوگیری شود. البته بدنیاال این امر، صنایع شکلات سازی در آمریکا گروه های فشار بیشماری را به راه انداختند تا با این لایحه مبارزه و از تصویب آن ممانعت بعمل آورند. در همین رابطه، برای مثال سخنگوی "انجمن تولیدکنندگان شکلات" عنوان کرد که هیچ یک از تولیدکنندگانی که محصول کاکائوی مورد مصرف خود را از ساحل عاج تأمین می کنند نمی توانند اعلام کنند که شکلات هایی که آنها تولید می کنند واقعا با کار کودکان برده در ساحل عاج تولید نشده است.

ناگفته نماند که فقط شکلات نیست که با کار بردگان در ساحل عاج تولید می شود. این کشور هم اکنون در ردیف

چهارمین تولیدکننده ی بزرگ دانه ی "روباستا" که از آن در تولید قهوه "اسپرسو" و "نسکافه" استفاده می شود، بشمار می رود. کمپانی های Folgers و Maxwell که هر دو از بزرگترین تولیدکنندگان این محصولات می باشند نیز هیچ کدام در رابطه با محل تأمین محصولات خود حاضر به پاسخگویی نشده اند و این در حالی ست که مدارک موجود نشان می دهند که مقادیر عظیمی از محصول قهوه ساحل عاج به کمپانی Folgers سرانبر می شود. (منبع:)

www.globalexchange.org  
www.stopchildlabor.org  
www.antislavery.org)

سیاست های نئولیبرالیزه سازی، علاوه بر اینها، اقتصاد ساحل عاج را شدیداً در برابر تغییرات ناگهانی در نرخ محصولاتی که تولید می کند، آسیب پذیر ساخته است. این وضعیت خصوصاً از جنبه ی تأمین مواد غذایی فاجعه آمیز می باشد. به این معنا که از هنگامی که شمار وسیعی از کشاورزان ساحل عاج یا خانه خراب شده و یا به جرکه ی تولیدکنندگان محصولات صادراتی رانده شدند، این کشور بیش از پیش به واردات مواد غذایی وابسته گردیده است. برخلاف کشورهای امپریالیستی که در آنها نوسانات موجود در بازار جهانی با راحتی بیشتری قابل جذب بوده و کل اقتصاد این کشورها را فلج نمی سازند، در کشورهای تحت سلطه، برعکس، نوسانات و تغییرات حاصله در بازار جهانی اغلب فاجعه آفرین بوده و کل اقتصاد این ممالک را چنان تحت الشعاع قرار می دهند که تأمین حیات و معاش توده های این کشورها را اگر نگوئیم غیرممکن، دست کم مصیبت بار می سازند. بطوریکه به هنگام بروز این گونه نوسانات، ما همواره عوارضی نظیر افزایش بدهی اقتصادی و فقر روزافزون از یکسو و سایه ی شوم قحطی و گرسنگی در این کشورها از سوی دیگر، را مشاهده می کنیم. ساحل عاج (یعنی قطب عمده ی اقتصادی

## در باره جریان مجهول الهویه موسوم به "سازمان مخفی جوانان مسلح چریکهای فدائی خلق ایران"

(بقیه از صفحه ۱۸)

به رغم آن که جریان مجهول الهویه موسوم به "سازمان مخفی جوانان مسلح هوادار چریکهای فدائی خلق" در طول چند ماهی که از اعلام موجودیت این سایت اینترنتی می گذرد، مدعی انجام چند عملیات نظامی شده، اما این ادعاها با توجه به فرهنگ و سطح محتویات این سایت و شیوه های شارلاتان مآبانه و مردم فریب آن، تا زمان ترور مقدسی، از سوی کسی جدی گرفته نشد. اما دخالت مقامات ضدخلقی و فریبکار حکومت در تأیید ادعای ترور قاضی احمدی مقدس، توسط "چریکهای فدائی خلق ایران" در هفته های اخیر به این جریان ناسالم و مشکوک ابعاد تازه ای بخشید که به نوبه خود نمایانگر تلاش مقامات حکومت در بهره برداری های ضد انقلابی شان بر علیه جنبش انقلابی مردم ایران با توسل به این جریان مشکوک و مجهول الهویه می باشد. امروز با توجه به رشد فزاینده گرایش به سرنگونی انقلابی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی از طریق اعمال قهر انقلابی بویژه در میان جوانان معترض ما، امکان استناد پلیس سیاسی به جریان مجعول فوق و استفاده مجدد از این تاکتیک وجود دارد. از این رو ما وظیفه خود می دانیم تا یکبار دیگر به مردم آگاه و مبارز و روشنفکران و نیروهای انقلابی اهمیت این موضوع را توضیح داده و ضرورت برخورد جدی نیروهای انقلابی در محکوم کردن و افشای چهره ضد انقلابی این جریان ناسالم را یادآور شویم.

(ادامه مطلب در صفحه ۷)

در همان حال، با توجه به گرایش عمومی کمپانی های نفتی امپریالیستی در جهت دستیابی به منابع انرژی در سراسر جهان، ما شاهد دور دیوانه واری از سلسله رقابت های امپریالیستی در راستای سلطه هرچه گسترده تر و دایمی در مناطق نفت خیز جهان، می باشیم. در فوریه سال ۲۰۰۳، یکی از نمایندگان کمپانی "ExxonMobil" در همین رابطه مطرح ساخت که: "... میزان تولید کنونی، حتی جوابگوی نیمی از حجم نفت و گاز مورد نیاز ۱۰ سال آینده نیز نیست... و به موازات حدت یابی رقابت در عرصه ی صنایع نفت، مساله ی دستیابی به ذخائر تازه در دیگر مناطق مطرح می باشد." یکی دیگر از مدیران این کمپانی عنوان کرد که جنگ عراق بر زمینه ی خیز بلند و گسترده ی دولت آمریکا در راستای حضور نظامی ی این کشور در سرتاسر هلالی که از شمال آفریقا تا مرزهای غربی چین امتداد می یابد، انجام گرفت؛ حضور نظامی در منطقه یی که آمریکا را در مجاورت بزرگترین حوزه های نفت و گاز جهان و در گلوگاه دریایی عمده ی تجارت جهانی نفت، قرار می دهد. وال استیت ژورنال تأیید کرد که عملکردهای پنتاگون "متأثر از اهمیت روزافزونی است که آمریکا به مساله حراست از ذخائر اصلی نفت در آفریقا می دهد. با توجه به تنگ شدن عرصه ی بازار منابع انرژی، درها به سوی منابع جدید و بالقوه ی نفت خام و گاز طبیعی گشوده می شوند و سبقت و کشمکش جهت تفوق و تسط بر منابع انرژی جریان می یابد." در این رابطه کافی ست به این نکته نیز توجه کنیم که ذخائر نفتی آمریکا، کانادا و مکزیک روی هم رفته بالغ بر ۶۶ میلیارد بشکه می باشند در حالی که آفریقا از ذخائری معادل ۷۷ میلیارد بشکه برخوردار است.

ادامه دارد...

بیماری وبا نیز شیوع پیدا خواهد کرد. این گزارش همچنین هشدار می دهد که در صورت بالا گرفتن وخامت اوضاع در این کشور، ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار تن از ساکنین آفریقایی ی مقیم این کشور مجبور به ترک خانه و کاشانه ی خویش گردیده و آواره خواهند شد. گفته می شود که در این میان، ۷۰۰ هزار نفر در درون مرزهای این کشور آواره و ۶۵۰ هزار نفر مجبور خواهند شد تا ساحل عاج را ترک و به کشورهای مجاور نظیر "بورکینا فاسو" و "ماله" که فاقد هرگونه امکانات جهت اسکان و تأمین یک چنین شمار عظیمی از آوارگان می باشند، مراجعت نمایند.

یکی دیگر از مسایلی که به مصیبتی برای توده های ساحل عاج مبدل گشته است، کشف چاه های نفت و گاز در مناطق ساحلی دریا می باشد که با توجه به امکانات تکنولوژیکی ی کنونی شرکت های نفتی، بیش از پیش سودآور می باشند. همین امر برای مثال به از سر گیری و توسعه ی مجدد "حوزه اسپویر" (Espoir field) که در سال ۱۹۸۸ به خاطر پرهزینه بودن بسته شده بود، منجر شده است. در مارس سال ۲۰۰۰ تخمین زده شد که این حوزه دارای ۹۳ میلیون بشکه نفت و بیش از ۵۰ میلیارد مترمکعب گاز، می باشد. اینها و کشف چاه های متعدد دیگری از این قبیل بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴، اشتباهی سیری ناپذیر کمپانی های امپریالیستی و به طور عمده کمپانی های نفتی آمریکایی و انگلیسی را در به غارت بردن منابع عظیمی که ممکن است به میلیاردها بشکه بالغ گردد، تقویت کرده است. در همان حال، اکتشافات جدید در ارتباط با ذخائر گسترده گاز در مناطق دریایی این کشور به توسعه ی تأسیسات تولید برق از طریق سوخت گاز انجامیده و این کشور را به صادرکننده ی برق در این منطقه، مبدل ساخته است.

اتحادیه ی مالی و اقتصادی آفریقای غربی) که قبلا در زمره ی "کشورهای با درآمد متوسط" قرار داشت، اکنون با ۷۰ درصد جمعیت زیر فقر (آنهم قبل از جنگ داخلی اخیر) جزء کشورهای فقیر شدیداً قرض بار، بشمار می رود. در نتیجه ی روند خصوصی سازی موسسات دولتی، منجمدسازی استخدام به کار، بیکارسازی در ادارات دولتی و سطح نازل و یا اساساً فقدان امکان آموزشی برای جوانان و به ویژه برای دختران، بیکاری گسترده در مناطق شهرنشین این کشور پیداد می کند. فقر آفرینی و به گدایی کشاندن (pauperization) توده ها در این کشور، به گسترش قاچاق و فروش کودکان با توافق والدین فقرزده شان جهت کار در مزارع قهوه و کاکائو، منجر گردیده است. این واقعیت اجتماعی تلخ در سال های اخیر چنان رشد پیدا کرده است که به گزارش سازمان ملل، در جدول ۱۷۷ کشور فقرزده ی جهان، ساحل عاج تقریباً در رأس یعنی در ردیف صد و شصت و ششم قرار دارد. با این حساب جای تعجب نیست که عمر متوسط ساکنین این کشور از ۶۰ سال در دهه ی ۱۹۷۰ امروزه به ۴۰ سال، کاهش پیدا کرده است. و البته در این میان، جنگ داخلی ی ارتجاعی ی اخیر نیز، به وخامت هرچه بیشتر اوضاع موجود در این کشور و به یک فاجعه ی انسانی منجر گردیده است. تا جایی که هم اکنون بیش از ۸۰۰ هزار نفر در شمال این کشور از هرگونه امکانات غذایی محروم می باشند. از سوی دیگر، در نتیجه ی از هم پاشی سیستم خدمات درمانی عمومی، شیوع دوباره ی بیماری هایی نظیر فلج اطفال که قبلاً ریشه کن شده بود، رواج پیدا کرده است. سازمان ملل طی گزارشی اعلام کرد که تنها نیمی از کودکان در این کشور تحت پوشش طرح واکسیناسیون قرار دارند و در صورت عدم برخورداری از امکاناتی نظیر آب آشامیدنی و برق در مناطق شمالی،

## بمب گذاریهای لندن در پاسخ به کدام معضلات و نیازها؟

غلام امیدوار

۱۵ سال طول می کشد. اما مهمترین مشخصه اوضاع کنونی رشد مخالفت اکثریت مردم آمریکا با کارزار جنگی دولت بوش و برنامه های سیاسی نظامی او می باشد.

اهمیت این واقعیت در آن جاست که همه می دانند پس از واقعه ۱۱ سپتامبر تحت تأثیر بمبارانهای ماشین تبلیغاتی طبقه حاکم در آمریکا اکثریت مردم آمریکا بر این باور بودند که مسئله اصلی کشورشان "تروریسم" و "مبارزه" علیه آن است. اما با فاصله گرفتن از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تبلیغات حاکمین آمریکا در "درجه یک" جلوه دادن اهمیت "مبارزه علیه تروریسم" برای مردم آمریکا به منظور حفظ حمایت آنها از سیاست جنگی دولت بوش تقریباً اثر خود را از دست داده است. در عوض در اوضاع کنونی برای اکثر مردم آمریکا نه "مبارزه علیه تروریسم" بلکه مسائلی مانند مشکلات اقتصادی، عدم امنیت شغلی، پائین آمدن دستمزدها و سطح زندگی، اولویت را اشغال کرده است. در حقیقت برای اکثریت مردم یعنی برای پائین ترین رده های اجتماعی در این کشور موضوع از بین رفتن و یا کاهش بودجه خدمات اجتماعی - بهداشتی، تأمین بقاء و بی خانمان شدن که انسانهای بی شماری تنها در یک قدمی آن قرار دارند در رأس معضلات و مسایل زندگی شان قرار گرفته است. طبق آمار دولتی در شهر لوس آنجلس در ایالت کالیفرنیا یعنی پنجمین اقتصاد جهان ۹۰۰۰۰ بی خانمان وجود دارد که شمارشان روزانه در حال افزایش می باشد! در این حال رشد فقر و در کنار آن هجوم عنان گسیخته دولت بوش به آزادی های فردی - اجتماعی و حقوق مدنی مردم آمریکا مسائلی ست که برای افکار عمومی در درجه اول اهمیت قرار گرفته و حاکمین آمریکا این را به خوبی می دانند. در اوضاع کنونی برای میلیونها انسان از جمله مسلمانان مقیم آمریکا و انگلیس و کلا اروپا، کارگران و زحمتکشان مهاجری که در سالهای اخیر به ناروا آماج به اصطلاح مبارزه علیه تروریسم قرار گرفته اند، میلیونها کارگر مهاجری که همراه خانواده خود در آمریکا زندگی می کنند و حتی از داشتن گواهی نامه رانندگی بی بهره شده اند، مساله اصلی تهیه حداقل مایحتاج زندگی و برخورداری از حداقل حقوق اجتماعی ست. اما در بحبوحه اوضاع کنونی، دولت امپریالیستی آمریکا به سبک فاشیسم هیتلری می خواهد به آنها گواهی نامه ای با علامتی که تعیین می کند "غیر قانونی" هستند، بدهد. یک کارگر مهاجر و "غیرقانونی" لاتینی که از تلویزیون اسپانیایی زبان در آمریکا به نام یونیویژون صحبت می کرد، می گفت: "من در جستجوی کار و زندگی بهتر به آمریکا آمده ام و

توسط دولت آمریکا بدین گونه در افکار عمومی توجیه می گردد که تداوم اشغال و کشتار مردم بیگناه در عراق برای "امنیت" آمریکا اهمیت حیاتی دارد.

مشخصه اوضاع کنونی برای دولت آمریکا مشکلات رشد یابنده در عراق می باشد که جلوی پیشبرد مطلوب پروژه "خاورمیانه بزرگ" را گرفته است. به شکلی که این مشکلات در شکل کنونی، باعث رشد نگرانی ها و مخالفت بخشی از حاکمین این کشور با روند اوضاع در عراق و چگونگی حل بحران عراق از طرف دولت بوش گشته است. به رغم تمامی تبلیغات دولت بوش مبنی بر بهبود اوضاع در عراق، بسیاری از نیروهای امنیتی عراقی یا سر خدمت حاضر نمی شوند و یا هنگام خطر یا سلاح خود را زمین گذاشته و یا با سلاح خود به صفوف مخالفین پیوسته اند. در بطن چنین اوضاعی در ماه های اخیر دائماً شاهد صدهای مخالف، نه تنها از جانب دموکراتها بلکه پاره ای از جمهوریخواهان بوده ایم که نگرانی و مخالفت خود را با تحت فشار قرار دادن دولت بوش از طریق طرح خواست روشن شدن "استراتژی خروج" ارتش آمریکا از عراق و بعضاً خروج فوری ارتش کشورشان ابراز داشته اند. این محافل، طومار امضاء کرده به کاخ سفید می برند. این ها کسانی هستند که با اتکاء به رشد روزمره مخالفت افکار عمومی در آمریکا با تداوم سیاست های جنگ طلبانه بوش و پس از علنی شدن محتوای به اصطلاح نامه "داونینگ استریت" در انگلستان - نامه ای که آشکارا در آن آمده که دولت بوش ماه ها پیش از بازی های دیپلماتیکش تصمیم و تدارک حمله به عراق را گرفته و دیده بود - علناً از "دروغ" گفتن جورج بوش به مردم آمریکا حرف می زنند و خواهان "پاسخ گوئی" دولت بوش به "مردم" آمریکا هستند. در ضمن همین صداها خواهان لغو و یا تعدیل قانون "وطن پرستی" بوده اند، قانونی که دولت بوش خواهان دائمی کردنش می باشد. در اوضاع کنونی پس از اینکه حتی نهادهای قانونی بین المللی از شکنجه های قرون وسطائی آمریکا در زندانهایش از جمله زندان گوانتانامو که دولت آمریکا ادعا می کند "تروریستها" را در آن زندانی کرده پرده برداشتند رسوائی آمریکا به حدی رسید که همین صداها خواهان تعطیلی و بسته شدن این زندان گردیدند. و رامزفلد هم در مقابل گفت در "جنگ علیه تروریسم" به این زندانها "نیاز" دارند و اگر این را "ببینیم" در جای دیگری باید "دانش" کنند. و گفت سازماندهی و تعلیم نیروهای امنیتی و ارتش عراق و سرکوب و نابودی مقاومت مردمی عراق ۱۳ تا

بدون تردید هر جریان و انسان آزادیخواه و انقلابی کمونیست، کشتار و لت و پار شدن انسانهای زحمتکش و بی گناه در بمب گذاریهای لندن را، بمنابیه یک عمل تروریستی - که به احتمال زیاد شماری از قربانیان آن مخالف سیاست جنگ طلبانه دولت امپریالیستی انگلیس و آمریکا بودند - شدیداً محکوم می کند.

اما در تحلیل و موضع گیری درباره این عمل ضد خلقی، هیچ فرد و جریان ترقی خواه، انقلابی و بطور اخص کمونیست نمی تواند و درست هم نیست که موضع گیری و تحلیل خود در این زمینه را صرفاً بر پایه اطلاعات و مهمتر از آن ادعاها و تبلیغات بسیار جهت دار منابع قدرت (دول انگلیس و آمریکا) قرار دهد! یک موضع گیری و تحلیل انقلابی (م.ل) باید به سؤالاتی از این قبیل پاسخ دهد که عملیات مرگبار لندن قبل از هر چیز در بطن کدام وضعیت مشخص و با کدام خصوصیات رخ داده اند؟ این گونه اعمال، منافع کدام طبقه و جریان اجتماعی را قرار است تأمین کند یا در دفاع از منافع چه طبقه ای رخ داده اند؟ و با توجه جدی به آنچه از یازده سپتامبر تاکنون در اوضاع بین المللی بوجود آمده، بمب گذاریهای لندن در راستای چه سیاستی بوقوع پیوسته اند؟ و یا در شرایطی که تمام جریانات انقلابی و جدی سیاست جنگی جاری از طرف آمریکا و متحدینش را انعکاس تشدید تضاد و رقابت میان قدرت ها و قطب های امپریالیستی ارزیابی می کنند، بمب گذاریهای لندن به نفع پیشبرد سیاست کدامیک از طرفین درگیر رخ داده اند؟ هیچ تحلیل و موضع گیری ای بدون متمرکز شدن بر روی خصوصیات اوضاع کنونی و اینگونه سؤالات نمی تواند یک تحلیل واقعی از این وقایع ارائه دهد.

این واقعیتی ست که آن چه را که ما زیر عنوان دروغین "مبارزه علیه تروریسم" و یا "جنگ بی پایان با تروریست ها" شاهد هستیم در حقیقت بخشی از پروژه کلان سیاسی، نظامی و اقتصادی ای ست که دولت آمریکا آن را در رقابت با قدرت های امپریالیستی دیگر در سطح بین المللی سازمان داده است. پروژه ای که با هدف تقسیم مجدد بازارهای تحت سلطه امپریالیست ها و در نتیجه تعرض گسترده تر به حقوق ناچیز کارگران و خلق های جهان در همه عرصه ها سازمان یافته است. طراحان این سیاست ضد خلقی با دستاویز قرار دادن فاجعه ۱۱ سپتامبر و خطر حملات تروریستی به آمریکا و اروپا می کوشند با فریب افکار عمومی در غرب، حمایت مردم آمریکا و متحدینش را نسبت به این سیاست ضد مردمی هر چه بیشتر کسب کنند. اکنون جنگ ضد مردمی و اشغال عراق

"آبرومندان" برون رفت از عراق و حفظ موقعیت فعلی و جلوگیری از ضربات که بر اثر بحران عراق به پروژه کلان "خاورمیانه بزرگ" وارد خواهد آمد، می باشند. صداهائی که خواهان پاسخ گوئی جورج بوش به "مردم" آمریکا در مقابل رسوائی هائی مانند نامه محرمانه داونینگ استریت و ابو غریب و گوانتانامو هستند و او را به "دروغگو" بودن متهم می کند. آنهائیکه خواهان از میان برداشتن و یا تعدیل قانون ارتجاعی موسوم به "وطن پرستی" دولت بوش که خواهان دائمی کردن آن می باشد، هستند.

در انگلیس نیز ما با اوضاعی تقریباً مشابه در این حوزه روبرو هستیم. از خواص این بمب گذاریها آن بوده که همه محافل قدرت امپریالیستی را دوباره پشت سیاست "جنگ علیه تروریسم" و سیاستهایی که به محدود کردن آزادیها در داخل انجامیده- و تشدید هم خواهند شد- به صف کرده است. این محافل نه تنها در پشت سر دولت بلر به صف شدند بلکه فوراً خواهان افزایش بودجه نیروهای امنیتی و هم چنین بودجه بیشتر برای افغانستان و عراق گردیدند. حضور نیروهای پلیس و لباس شخصی ها در اماکن پر جمعیت زیر نام تأمین امنیت محسوس تر از هر زمان دیگری گردیده است. وقایع لندن باعث شد که دیگرانی هم که در اسکاتلند در کنفرانس "کشورهای صنعتی" شرکت کرده بودند، در صافی که جورج بوش نفر وسط بود قرار گرفتند و با صدائی بلند عزم خود را در راه "مبارزه علیه تروریسم" اعلام کردند و جورج بوش نیز در آنجا گفت تروریستها کور خوانده اند که بتوانند در "اتحاد یکپارچه ما" خللی وارد کنند.

این بمب گذاریها در شرایطی صورت می گیرند که با فاصله گرفتن از یازده سپتامبر مسائل مهمتر از قبیل امنیت شغلی، اقتصادی برای اکثر مردم در درجه بسیار بالاتری قرار دارد. از سوی دیگر، تبلیغات دولتی در مورد "خطر تروریسم" و اهمیت "مبارزه علیه" آن بر افکار مردم، و این موضوع که "تروریسم" برای طبقه حاکم اهمیت حیاتی دارد، تأثیرات اولیه خود را از دست داده اند. از طرف دیگر، به اصطلاح مبارزه با تروریسم به عنوان "مهمترین دشمن" "بشریت و دموکراسی" که معنای عملی آن همانا توسعه سیاستهای جنگ طلبانه و توسعه طلبانه می باشد به حمایت افکار عمومی و کسب مشروعیت احتیاج میرم دارد. اما به رغم این ما شاهدیم که در اوضاع جاری درصد مخالفین و یا حداقل بی تفاوتان نسبت به موضوع تروریسم در غرب و بویژه در آمریکا به اکثریت تبدیل شده است و بعنوان یکی از تجلیات چنین اوضاعی ما می بینیم که در ماه های اخیر ارتش آمریکا، که نیروی عمده اش را از فرزندان کارگران و محرومین آمریکا تأمین می کند با کسری سربازان داوطلب روبرو شده است. و این موضوعی بسیار پر اهمیت برای طبقه حاکم می باشد.

در زمینه اینکه چرا به کشور عراق حمله می کنند سریعاً برملا گردید. آنها به رغم تمامی تبلیغات عوامفریبانه خویش هیچ گونه "سلاح های کشتار جمعی" (که البته خود آنها قبلاً جزء فروشندگان اصلیش به دولت دیکتاتور و وابسته صدام حسین بودند و بعداً در شرایط دیگری خود آنها از بینشان برده بودند) در عراق "نیافتند". در جریان حمله به عراق همچنین از "استقبال و آغوش باز" مردم عراق هم خبری نشد! بلکه برعکس خیلی سریع توده های زحمتکش عراق که از سرنوشتی صدام حسین بسیار خوشحال هم بودند به مقاومت در برابر اشغالگران پرداخته و دست به سلاح بردند! سپس دار و دسته بوش و متحدینش برای روشن نگاه داشتن چراغ جنگ و توجیه تداوم اشغال غیر قانونی و ضد مردمی عراق گفتند که برای "دمکراتیزه" کردن "خاورمیانه بزرگ" و در جهت "پاسداری" از "امنیت ملی" شان و "مبارزه علیه تروریسم" و مقابله با "ایدئولوژی شیطانی" آنها، این کشور را اشغال کرده اند. گفتند، تروریستها "ارزش های دمکراتیک" آنها را بر نمی تابند. آری پس از اینکه با مقاومت خلق عراق در اشکال گوناگون و خصوصاً مسلحانه روبرو گردیدند و عراق برایشان به باتلاقی که در آن دست و پا می زنند مبدل گردید، تم تبلیغات عوامفریبانه آنها نیز تفاوت کرد. بی جهت نیست که رامزفلد می گوید "سرکوب مقاومت تا ۱۵ سال به طول خواهد انجامید" و مقامات آمریکائی حاضر نیستند تا حتی برای خروج خویش از عراق یک زمان قطعی تعیین کنند. در چنین شرایطی ست که جنگ سالاران امپریالیست، جهت فریب و امیدوار نگاهداشتن مردم خود و بستن دهان مخالفین قدرتمند گفتند عراق "میدان اصلی نبرد علیه تروریسم" است. آخر دولت بوش خود را با "مبارزه علیه تروریسم" تعریف می کند. تنها چند ماه پس از اشغال کاخ سفید از جانب بوش یعنی از ۱۱ سپتامبر بود که بوش خود را رئیس جمهور "دوران جنگ علیه تروریسم" نامید و دیک چینی هم گفت "جنگ علیه تروریسم به اندازه طول عمر ما" طول خواهید کشید. بعداً هم نوبت رامزفلد شد تا بگوید "تروریسم را هرگز نمی توانیم نابود کنیم".

تمامی این واقعیات نشان می دهند که در شرایطی که امپریالیستها می خواهند به منظور نیل به اهداف بزرگ غارتگرانه، "سروری" خود را در جهان تحت سلطه تثبیت کنند، به وجود چنین دشمن قلبی برای سالهای سال نیاز دارند و برای پاسخ به چنین نیازی، "اسلام"، یعنی نیروهای مزدور و دست ساخته خودشان مثل القاعده همیشه آماده به خدمت می باشند.

بمب گذاریهای لندن در شرایط رشد مشکلات بزرگ در عراق، رساتر شدن صداهای "مخالف" محافل قدرت که نگران وضعیت کنونی و چشم انداز آتی شان در عراق می باشند، صورت می گیرد. صداهائی که خواهان توسل به راه

تروریست نیستیم". مسایل اساسی این گروههای عظیم اجتماعی در چنین شرایطی نه "تروریسم"، که دردهای بی شمار اینچینی است. اما نیاز دولت آمریکا و وابستگانش به مسئله "تروریسم" چنان زیاد است که در هر مساله ای آنها تلاش می کنند تا شیخ تروریسم را بر زندگی مردم حاکم نموده و از "برکات" آن برای تداوم برنامه های جنگی ضد مردمی خویش در داخل و خارج آمریکا استفاده نمایند. کار در این رابطه بجایی رسیده که حتی کوشش می شود فرزندان زحمتکشان لاتینی و سیاه پوست خصوصاً فرزندان زحمتکشان لاتینی و سیاه پوست بویژه آنهائی که بدلیل فقر و بدبختی، قربانی و درگیر درد اجتماعی "گانگستری" هستند را به موضوع "تروریسم" ربط دهند.

پس از بمب گذاریهای لندن، از این واقعه دردناک در آمریکا برای ایجاد رعب و وحشت در شهرهای بزرگی مانند نیویورک و لوس آنجلس، سانفرانسیسکو استفاده گشته و مقامات با برقراری میلیتاریسمی آشکار و دمیدن در آتش "مبارزه با تروریسم" پرداخته اند. در چنین اوضاعی می توان دید که مقامات در مناطق مسکونی پاکستانی ها، خاورمیانه ای ها و مردم اهل آفریقا چنان جو ترور و به گیر و به بندی را راه انداخته اند که آن سرش پیدا نیست. در مناطقی که بیکاری ۲۲ درصدی، فقر، تبعیض و نژادپرستی بیدار می کند. در شرایط بحران و رشد تضادهای ذاتی نظام و تشدید رقابت ها، در شرایطی که هر روز می شنویم فلان انحصار بزرگ چندین هزار کارگر را بیکار می کند و زیر نام "تعدیل ساختاری" تولید کالای معین در فلان کشور تحت سلطه را به اجبار متوقف می گرداند و یا جایی که نیروی کار تقریباً مفت و مجانی به وفور یافت می شود سرمایه گذاری می کند تا که از طریق استثمار وحشیانه نیروی کار این کشورها نرخ سود خود را بالا ببرد، در شرایطی که بزرگترین انحصارات برای رقابت با انحصارات هم نوع خود (جنرال موتورز) حتی از بیمه بهداشت و درمان کارگران نمی گذرد، و بالاخره در شرایط رشد روز افزون بحران نظام امپریالیستی، چنین اعمال و ایجاد شرایطی برای به بند کشیدن کل زحمتکشان یک امر عادی برای امپریالیستهاست. تشدید سرکوب کارگران و توده های تحت ستم زیر نام مبارزه با تروریسم، آنها با اتکاء به اعمال ضد خلقی ای نظیر بمب گذاری در اماکن عمومی لندن در اوضاع و احوالی اتفاق می افتد که در بسیاری از مناطق جهان (نظیر آمریکای لاتین) شاهد جنبش های توده ای در حال رشد هستیم و در کشورهای متروپل نیز شاهد تحرکات و اعتصابات بزرگ کارگری در برابر تعرض بورژوازی امپریالیستی کشورشان می باشیم.

این حقیقتی ست که دول امپریالیستی سلطه گر آمریکا و انگلیس در جریان بحران عراق و لشکرکشی و اشغال این کشور، تمام دروغ هایشان

## سرمایه های امپریالیستی، رژیم های دیکتاتور و سرکوب جنبش های کارگری

اعتصابات و مبارزات کارگری در ۱۹۷۸ در برزیل جاری شد که ضربه های کاری را به دیکتاتوری وارد کرد. البته برزیل تنها کشوری نبود که در آن سرمایه داران بین المللی و رژیم های محلی در شکار و کشتار کارگران همکاری می کردند. به عنوان مثال در آرژانتین، کمپانی های مرسدس بنز و فورد چندین ساختمان و کارخانه بزرگ را در اختیار رژیم کودتاجی قرار دادند که تا مدت ها از آنها به عنوان بازداشتگاه و زندان و شکنجه گاه استفاده می کردند.

رژیم های دیکتاتوری خطرناکترین دشمنان خود را طبقه کارگر می دانند. یکی از اصطلاحات سرمایه داران در این رابطه این است که: "سرکوب جنبش های کارگران ریسک اعتصابات را به حداقل می رساند و سود را به حداکثر" جالب است بدانیم که پس از انتشار مقالات "خوزه کاسانو"، یکی از مسئولین کارخانه ای وابسته به فیلیپس، مطرح کرد: "ما از سرمایه های خود در مقابل تروریسم حفاظت می کردیم."

یکی از جنایتکاران حزب نازیست آلمان به نام "فرانک پال استنگل" که در اوایل دهه ۱۹۵۰ به برزیل فرار کرده بود، مدت ۱۵ سال برای فولکس واگن کار کرد و سیستم حفاظتی و جاسوسی این کارخانه را تأسیس کرد که بعدها مورد تقلید کمپانی های دیگر هم قرار گرفت. همکاری این کمپانی ها با پلیس در سرکوب مبارزین چنان موثر بود که از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۸ با اینکه حقوق کارگران کاهش فاحشی داشت، هیچ اعتصاب و تحصنی در آن کمپانی ها صورت نگرفت. سال ۱۹۷۰ سال پربرکتی برای سرمایه داران برزیلی بود. میزان سود سرمایه افزایش یافت و بحران بدهی های دولت به پایان رسید.

البته همه این ترفندها با اینکه برای مدتی جلوی رشد جنبش ها را می گرفتند، نتوانستند مبارزه را به توقف همیشگی بکشانند، و موج عظیمی از

این برنامه های جاسوسی و سرکوب به نام "عملیات بندیرانتز" مشهور شد اما کمک های سرمایه داران به عملیات بندیرانتز منحصر به کمک های مالی نبود. یکی از شیوه های همکاری آنها با پلیس این بود که تعدادی از افراد پلیس را به عنوان کارگر استخدام می کردند که کار اصلی شان شناسایی کارگران مبارز بود. حتی اتحادیه های کارگری تحت نفوذ دولت قرار گرفته بودند. حق عضویت اتحادیه اجباری شده و افزایش یافت. این حق عضویت ها (که ۲۰ درصد حقوق کارگران بود و از حقوق آنها برداشت می شد) صرف خرید سلاح و ماشین آلات نظامی برای پلیس کارخانه می شد (اتومبیل های پلیس و ارتش ساخت کارخانه هایی مثل جنرال موتورز بودند). و بدین ترتیب حق عضویت کارگرها به دستگیری و سرکوب و اعدام خود آنها منجر می شد.

اخیراً یکی از روزنامه نگاران برزیل به نام "خوزه کاسادو" با استفاده از مدارک محرمانه پلیس مخفی برزیل و همچنین تحقیقات تاریخ نویسان این کشور، مقاله ای منتشر کرده است که نشان می دهد که در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، کمپانی های بزرگ بین المللی با رژیم های دیکتاتوری آمریکای لاتین همکاری های بسیار نزدیکی در شناسایی و دستگیری و حبس و شکنجه و اعدام کارگران مبارز کارخانه ها داشته اند. در این تحقیقات معلوم شده که کمپانی هایی مثل جنرال موتورز، کرایسلر و فولکس واگن و فایراستون و چندین کمپانی دیگر مرتباً اسامی کارگران ناراضی و معترض خود را تحویل پلیس می داده اند، و بسیاری از این کارگران بعد از دستگیری ناپدید می شدند.

در سال ۱۹۶۴ به کمک آمریکا، دیکتاتوری نظامی در برزیل به قدرت رسید. در سالهای ۱۹۶۰ سرمایه داران و صاحبان صنایع موفق شدند تا با کمک مالی به پلیس و ارتش، به ایجاد شبکه های مخفی جاسوسی کمک کنند.

### پیام فدائی و خوانندگان

#### آلمان

ر - ح

با دروهای انقلابی!

نامه تان را دریافت کردیم. از برخورد فعال و

مسئولانه تان سپاسگذاریم. پیروز باشید.

ر - س

بدنبال دریافت نامه تان شیوه تهیه کتاب "بذره های

ماندگار" را از طریق ایمیل برایتان فرستادیم.

موفق باشید.

#### امریکا

ر - ب

با دروهای انقلابی!

چگونگی تهیه کتاب "بذره های ماندگار" و دیگر

آثار سازمانی برایتان ارسال خواهد شد.

موفق باشید.

هستند" ولی وی با اعتراف به بهای سنگینی که همین مردم برای سیاست جنگ طلبانه طبقه حاکم دارند می پردازند (کشته و زخمی شدن هزاران سرباز آمریکائی- فرزندان کارگران و محرومین) دست به دامن آنها شد و از آنها خواست که "صبر و حوصله" داشته باشند و به یاد آورند که او "محور" کار دولتش را "جنگ علیه تروریسم" و "نابودی" آن قرار داده است.

وی به مردم معترض تأکید کرد که "بدانید" که "عراق میدان اصلی نبرد علیه تروریسم" است. البته جورج بوش ضمن اینکه دائماً مدعی ست که دولت آمریکا تروریسم را "شکست" داده است در عین حال می گوید تروریستها در همه جا "شاخه" ایجاد کرده اند. وی دو روز پس از بمب گذاریهای لندن در گفتار رادیویی اش گفت: "اکنون ما از کوهستانهای افغانستان تا کویرها عراق مشغول نبرد علیه تروریسم هستیم". و در ادامه با دلگرمی از تغییر دوباره جوّ گفت: "به تعرض در خارج از مرزها بر علیه تروریستها و جنگ علیه آنها ادامه خواهیم داد تا که با آنها در خاک خود روبرو نشویم".

(ادامه مطلب در صفحه ۷)

→ در اوضاعی که دولت آمریکا دائماً تلاش کرده موضوع عراق را در اذهان عمومی به "تروریسم" ربط دهد، همه شواهد و نظرسنجی های رسمی دال بر آن است که بر خلاف ماه های اول پس از یازده سپتامبر که اکثر مردم آمریکا می پنداشتند "تروریسم" مشکل اصلی کشورشان است امروز تنها ۹ درصد آنها چنین می پندارند و تمام نظرسنجی ها این را می گویند که اکثریت مردم آمریکا "خواهان خروج ارتش آمریکا" از عراق هستند. درست به سبب نگرانی از همین اوضاع، بسیاری از قدرتمندان آمریکائی از دولت بوش خواهان روشن شدن "استراتژی خروج" از عراق می باشند. اخیراً انعکاس همین اوضاع را- البته پیش از بمب گذاریها- از زبان سناتور نژاد پرست جمهوریخواه و عضو سابق ارتش از کارولینای شمالی شنیدیم که خطاب به بوش چنین گفت: "جنگ در عراق را خواهیم باخت اگر از عراق خارج شویم و این مردم هستند که سبب این خواهند شد". جورج بوش هم که دو هفته پیش از بمب گذاریهای اخیر در بطن همین اوضاع در یک دانشکده نظامی سخن می گفت اذعان کرد که "من می دانم که مردم آمریکا خواهان خروج ارتش از کشور عراق

## فروش زنان: تجارت جهانی انسانها

از نشریه کارگر انقلابی (آر.سی.پی) حزب کمونیست انقلابی ایالات متحده، شماره ۱۲۷۲، ۲۷ مارس ۲۰۰۵

ترجمه: غلام

و دیگر کشورهای که ساختار اجتماعیشان به نابودی کشیده شده به اروپای غربی و ایالات متحده صادر می شوند. انتقال زنان به جزئی جدائی ناپذیر از اقتصاد این کشورها مبدل شده چیزی که ماحصل "اقتصاد بازار" می باشد.

فحشای زنان و کودکان آن منبع سودی است که از قبل آن ساختمانهای بالا بلند در تیرانا پایتخت آلبانی و چیزیتاوا پایتخت مولداوی بنا گردیده است. بنا بر گزارشی از یونیسف: "در ده سال گذشته صد هزار زن و دختر آلبانیایی به اروپای غربی و دیگر کشورهای بالکان انتقال داده شده اند." گفته میشود که حدود سی هزار زن تن فروش از کشور آلبانی در حال حاضر در اروپای غربی کار می کنند. اسناد یونیسف و نهاد "نجات کودکان" نشان می دهند که حدود ۸۰ درصد از آلهانی که از چهار گوشه آلبانی و مولداوی به این منظور انتقال داده می شوند کودک هستند و بعضی از گزارشات نشان می دهد که سن متوسط کودکان و زنانی که به عنوان فاحشه انتقال داده می شوند پائین آمده است. یعنی کودکان و زنان در سن پائین تری نسبت به قبل صادر می گردند. شکارچیان انسان، دختران جوان و نوجوان را از مجرای ارتباط مستقیم با خویشاوندان، دوستان و یا دوست دوستان آنها فریب داده و یا از طریق آگهی های تجارتي مشاغل دروغین مانند گارسنی، نگهداری از کودکان و یا آشپزی و بطور کلی مشاغل مخصوص زنان شکار کرده و به نقاط دیگری برای فحشاء انتقال داده می شوند. بوسیله گانگسترهای جنایتکار و سرمایه داران، با وعده زندگی بهتر و شانس بدست آوردن پول زیاد، انتقال داده میشوند.

قاچاقچیان انسان، پس از عبور از مرز، قربانیان خود را در بازار به صاحب بعدی می فروشند. تا این لحظه، این زنان تیره روز مبلغ هنگفتی به قاچاقچی ای که آنها را از مرز عبور داده بدهکارند و برای بازپرداخت آن مبلغ، قربانیان مجبور می گردند به ده ها مشتری در هفت روز هفته خدمات دهند. بدهکاری آنها هرگز پایان نخواهد یافت زیرا که مجبورند از آنچه درآمدشان می باشد نصف آنرا به مالک خود و نصف دیگر را به قاچاقچی بپردازند. به آنها گفته می شود اگر به پلیس به منظور کمک اطلاع دهند، دستگیر شده و خانواده اشان در کشورشان مجبورند بدهکاری آنها را بپردازند.

کشورها را در نوردید به وخامت این وضع افزود. متعاقب بحران، زنانی که به فحشاء کشیده شدند افزایش سرسام آوری پیدا کرده و آن دسته از کشورهای هم که پیش از آن با معضل فحشاء در سطح بالا روبرو نبودند، امروز به صف بقیه پیوسته اند. ویتنام و کامبوج که تا یک دهه پیش، تقریباً با مشکل فحشا روبرو نبودند حال دارند مثل تایلند، سربلانکا و فلیپین به مناطق توریستی سکس مبدل می شوند. توسعه سرمایه امپریالیستی در این کشورها بطور روزافزون بیشتر و بیشتر فحشاء تولید می کند، و نه کمتر. برای مثال توسعه سرمایه داری صنعتی در بخش هائی از تایلند، این کشور را به "ببری" تبدیل کرده بود بطوری که آنرا نمونه رشد اقتصادی می دانستند. اما این رشد در عین حال نابودی اقتصاد را در مناطق روستائی به همراه داشته به طوریکه زندگی در روستاها برای دهقانان غیر ممکن گردیده و به همین دلیل آنها برای یافتن کار و حفظ بقاء در بدر و آواره شهرها می گردند. در تایلند فاحشه ها ۳۰۰ میلیون دلار در سال برای خانواده های خود در روستاها می فرستند. در کامبوج ۹۸ درصد دختران تن فروش تأمین کنندگان اصلی بقاء برای خانواده های خود می باشند. در نظرخواهی که توسط یک مؤسسه غیر دولتی به نام اسکپ ESCAPE انجام گردیده بسیاری از زنان گفته اند که اگر تن فروشی نکنند والدینشان و یا فرزندان آنها گرسنه خواهند ماند.

### بلوک اتحاد جماهیر شوروی سابق

فروپاشی بلوک اتحاد جماهیر شوروی منبع سودهای کلان دیگری برای آنانی گردید که سودشان از قبل رنج و سیه روزی دیگران کسب می گردد. اوکراین، رومانی، مولداوی- فقیرترین کشورهای اروپا- کشورهای اصلی اما تنها کشورهایی نیستند که زنان در آنها فریب داده شده و روبرو می گردند و برای بردگی به غرب انتقال داده می شوند. هر ساله زنان زیادی از کشورهای بلوک شوروی سابق مانند اسلواکی، روسیه، گرجستان، ارمنستان

### آسیای جنوب شرقی

کشورهای آسیای جنوب شرقی بطور آشکار فحشاء را تبلیغ نمی کنند اما اقتصاد این کشورها تا درجه ای به آن وابسته بوده که در تعیین سیاستهایشان باید این "صنعت" را در نظر بگیرند. این کشورها آنچه را که سبب جذب بسیاری از توریستها شده و یا آنچه که زنان جوان برای آن خاطر به خارج فرستاده می شوند را خوب می شناسند. پولهای بدست آمده از این طریق در پرداخت بدهی هایشان به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که از این نظر می توان آنها را بزرگترین دلالات این رشته به حساب آورد، کمک می کند.

دولت ها درآمد زیادی را از بابت اخذ مالیاتهای رسمی و غیررسمی (رشوه خواری) جهت صدور گواهینامه برای کاباره ها، رستوران ها، هتل ها و مراکز دیگر بدست می آورند که استتاری برای گرد آوردن زنان تن فروش در زیر یک سقف هستند. درآمد بدست آمده از اینگونه منابع سپس به دیگر صنایع و بخش های اقتصاد وارد می شود. در واقع فحشاء جزء جدائی ناپذیری از اقتصاد این کشورهاست. لایه های کاملی از سرمایه داران مستقیماً در این "صنعت" نقش داشته و یا بطور غیر مستقیم در آن سود برده و چاق و چله می گردند. علیرغم مقداری حرف بی مقدار و بی مایه در زمینه مقابله با توریسم سکسی (توریسمی که بر پایه سکس می چرخد. م.) دول این منطقه عملاً هیچ اقدام جدی برای محدود کردن این روند و درمان این درد انجام نداده اند. گفته می شود که در کامبوج و تایلند مقامات ارشد دولتی مستقیماً درگیر "صنعت سکس" می باشند ولی اگر هم نباشند، هرگونه مقابله جدی با فحشاء، به اقتصادی که این مقامات مدافعان واقعی اش می باشند، ضرر خواهد رساند.

بیشتر زنان تن فروش در اثر فقر ایجاد شده از سیستم اقتصادی مریض این کشورها مجبور به فحشاء گردیده اند. بحران اقتصادی که در دهه ۹۰ این

فحشاء یکی از اجزاء اقتصاد جهان امروزیست که به سرعت در حال رشد می باشد. برخی از سازمانهای غیر دولتی (NGO) و مؤسسات بین المللی، زنان تن فروش را "کارگران سکس" و فحشاء را "صنعت سکس" می نامند. بطوریکه گویی تن فروشی شغل دیگری است، شغلی مانند کارکردن در رستورانی یا در کارگاه لباس دوزی و یا کار کردن در مرکزی که به تلفن ها پاسخ داده می شود، اما در واقع بیشتر زنان تن فروش، دختران جوان و کودکانی می باشند که چیزی بیش از "برده های مدرن" نام دارند.

کارگران انسانهایی هستند که کالا تولید می کنند، اما این زنان تن فروش مانند بردگان عهد باستان آنطور که گویی اشیائی هستند و نه انسان، خرید و فروش می شوند. هر ساله صدها هزار زن از فقیرترین مناطق دنیا به اروپای غربی، استرالیا، اسرائیل، ژاپن، ایالات متحده، کشورهای خلیج فارس و دیگر کشورها انتقال داده می شوند. این تجارت مدرن بردگان هر ساله میلیاردها دلار می آفریند.

بین چهارصد تا پانصد هزار کودک تن فروش در هندوستان وجود دارد. بسیاری از آنها از نپال و بنگلادش به هند انتقال داده شده اند. تقریباً دویست هزار (۲۰۰۰۰۰) زن و کودک هر ساله به تنهایی از آسیای جنوب شرقی قربانی تجارت ننگین بین المللی انسان هستند. بسیاری از روستاهای آسیای جنوب شرقی از دختران سیزده تا نوزده ساله خالی شده اند. صنعت توریسم در بیشتر این کشورها تا ابعاد زیادی حول فحشاء گسترش می یابد. شماری حدود هشتصد هزار (۸۰۰۰۰۰) جوان و نوجوان از تایلند مجبور به تن فروشی گردیده اند. تخمین زده می شود که ۱۰ تا ۱۴ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور به درآمدهای ناشی از "صنعت سکس" تعلق دارد. هرچند که در این زمینه، تایلند بدترین مورد می باشد ولی طبق یک گزارش از سازمان بین المللی کار، فلیپین، مالزی و اندونزی وضعیت مشابهی دارند.

## فقر و گرسنگی در کالیفرنیا، یکی از بزرگترین مناطق تولیدکننده مواد غذایی در آمریکا

ایالت کالیفرنیا، بخصوص منطقه مرکزی آن (San Joaquin)، یکی از بزرگترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان مواد غذایی در آمریکا و جهان می باشد. اغلب ما با اینکه با این واقعیت آشنا هستیم (زیرا که انواع و اقسام محصولات غذایی این منطقه را در فروشگاه های محل زندگیمان دیده و یا استفاده کرده ایم) اما ممکن است که واقعیت دیگری را در مورد این منطقه ندانیم، و آن این است که ۱۷,۷ درصد از جمعیت کالیفرنیا زیر خط فقر بسر برده و ۶ میلیون نفر از آنها برخی شب های سال را گرسنه می خوابند. البته باید یادآوری کرد که گرسنگی و فقر در کل آمریکا، یکی از ثروتمندترین

کشورهای جهان، پدیده ای معمول بوده و ۱۲,۴ درصد جمعیت آن زیر خط فقر زندگی می کنند. (طبق یک گزارش تحقیقی از دانشگاه کالیفرنیا)

کالیفرنیا بزرگترین تولیدکننده گیلاس، انواع بادام ها و گردو، شیر، گوشت، ذرت و گندم و غیره می باشد و در سال گذشته بیش از ۷ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار تولیدات کشاورزی اش را به مناطق مختلف جهان صادر کرده است. منطقه سن ژواگین به تنهایی ششمین تولید کننده مواد غذایی در آمریکا می باشد و سال گذشته درآمد حاصل از تولیدات کشاورزی آن حدود ۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار بود. با این حال بیش از ۲۵ درصد جمعیت استوکتون، بزرگترین شهر منطقه سن ژواگین، زیر خط فقر به سر برده و بسیاری از کارگران برای غذای روزانه شان به "بانک غذا" وابسته هستند. تقریباً ۴ نفر از هر ۵ کودک خانواده های کارگر کشاورزی در سن ژواگین از فقر، سوءتغذیه و عدم رشد کافی جسمی و روانی رنج می برند. (این آمار برای کل آمریکا ۲ نفر از هر ۵ کودک در خانواده های کم درآمد و غالباً مهاجر می باشد)

منطقه سن ژواگین، علاوه بر رکورد دار بودن در آمار بالای فقر و بیکاری و گرسنگی، در عدم برخورد دار بودن از امکاناتی مثل جاده، مدرسه، بیمارستان، آب آشامیدنی، برق، هوای تمیز، حقوق بیکاری، وام های دولتی برای خرید خانه، و بسیاری امکانات دیگر نیز سرآمد کل آمریکا می باشد. در سنت ژواگین، منطقه بسیار زیبایی به نام "دره میانی" به وسعت ۴۰۰ مایل وجود دارد که دارای حاصلخیزترین زمین های کالیفرنیا می باشد. این دره از سمت شرق به کوه های سیرا نوادا منتهی می شود و از غرب به سواحل زیبای کالیفرنیا. در این دره همیشه سرسبز، بیش از نیمی از کودکان خانواده های کارگران کشاورزی از سوءتغذیه رنج میبرند (یعنی ۴۵۷۰۰۰ کودک- طبق تحقیقات ذکر شده). اغلب، مردم گمان می کنند که مردم کشورهای فقیر آفریقا گریبانگیر قحطی و گرسنگی می باشند، در صورتیکه سیستم سرمایه داری در بزرگترین کشور تولید کننده مواد غذایی دنیا نیز برای تولید کنندگان بیماری و مرگ و گرسنگی و قحطی را موجب شده است.

→ اغلب آنها را تهدید به شکنجه و مرگ می کنند. اگر قربانیان بخواهند دست به فرار بزنند، بهرحال برای بیشترشان برگشت به کشورشان غیر ممکن است. بعضی که موفق به فرار می شوند خیلی سریع دوباره به تور قاچاقچیان می افتند.

### تجارتی جهانی

هرچند که آسیای جنوب شرقی و اروپای شرقی تامین کنندگان اصلی دختران نوجوان برای مصرف کنندگان در غرب می باشند، ولی امروز تقریباً هر منطقه فقیری از جهان منبع پرسودی برای این تجارت است. رقمی حدود هزار موزامبیک بین سنین ۱۴ تا ۲۴ ساله هر ساله به ژوهانسبورگ، جایی که این انسانها مجبور به تن فروشی در رستوران ها می شوند قاچاق می گردند. سازمان ملل تخمین می زند که در کشور برزیل دو میلیون جوان زیر ۱۸ سال به تن فروشی اشتغال دارند. هزاران زن کلمبیایی با وعده مشاغل دروغین فریب داده شده و به ژاپن منتقل می گردند. این زنان می دانند به محض ورود چه سرنوشتی در انتظارشان نشسته است. و دولت ژاپن زمانیکه ویزای ویژه ای تحت عنوان ویزای "رقاصان" برای آنها صادر می کند، از آن سرنوشت سیاه به خوبی با خبر است.

حتی کشورهای اسلامی مانند ایران، مراکش و تونس یعنی نقاطی که نوع پوشش زنان بیان آشکار ستم و سلطه بر زنان می باشد، اخیراً بطور پوشیده ای به فحشای جهانی کشانده شده اند. اکثر زنانی که به تن فروشی دست می زنند برای مصرف داخلی می باشند، اما تعدادی نیز به شیخ نشینان خلیج فارس صادر می شوند. به استناد خبرگزاری دانشجویی ایران، ایلنا، روزانه بطور متوسط ۵۴ دختران ایرانی بین سنین ۱۶ تا ۲۵ سال در کراچی پاکستان عمدتاً جهت دوباره صادر شدن به فروش می رسند. مشکل است ابعاد بین المللی این جنایت را اندازه گیری کرد. وزارت خارجه ایالات متحده در سال گذشته اعلام کرد که بین ششصد تا هشتصد هزار انسان قاچاقی به انطرف مرزها انتقال داده می شوند. درآمد و سودهای حاصله از چنین جنایتی میلیاردها دلار تخمین زده می شود. در کنفرانسی در آتن معلوم شد که هم اکنون تقریباً هشتاد هزار زن به فحشاء اشتغال دارند که حدود بیست هزار آنها خارجی هستند که اکثراً از بلوک شوروی سابق آمده اند و در سراسر یونان به مثابه بردگان سکس به یک میلیون مرد خدمات جنسی میدهند. امری که یک درآمد میلیارد دلاری برای سازماندهنگانش ایجاد کرده است. نتایج یک تحقیق آکادمیک نشان می دهد "که در لندن به تنهایی مردان سالانه دویست میلیون پوند بابت سکس خرج می کنند. نصف این مبلغ بابت

ماساژ و سونا پرداخت می گردد. گفته می شود که در سرتاسر بریتانیا، سالانه این "صنعت" ارزش اضافی ای معادل ۷۷۰ میلیون پوند می آفریند. فحشای خیابانی ۵ در صد این ارزش را تشکیل می دهد. در حدود ششصد هزار انسان غیرقانونی سالانه به اتحادیه اروپا انتقال داده می شوند. اکثریت این انسانها جهت استثمار از بابت تن فروشی به این اتحادیه آورده می شوند." (آبزرور، ۱۸ آوریل ۲۰۰۴)

"سال گذشته باشگاه پلیس لندن و شبکه وابسته به آن ۳۰۰ دختر و زن از جمله ۱۰ کودک را از فاحشه خانه ها نجات داد. فقط ۱۹ درصد آنها انگلیسی بودند بقیه قربانیان از اروپای شرقی (۲۵٪)، آسیای جنوب شرقی (۱۳٪)، اروپای غربی (۱۲٪) و آفریقا (۲٪) وارد شده بودند. کشورهایی که بالاترین درصد این قربانیان از آنها آمده بودند به ترتیب: تایلند، روسیه، برزیل و کاسووا بود. رئیس باشگاه کریس بردفورد در توضیح این وضعیت گفت: "مانند بازار بردگان است". (روزنامه گاردین، ۱۹ آگوست ۲۰۰۴) وضعیت در فرانسه، ایتالیا، هلند، آلمان و سوئد بهتر از این نیست.

رابطه پورنوگرافی (منظور فیلم ها و عکسها و مجلاتی است که جزئی جدائی ناپذیر از فحشا و محصول آن روابط اجتماعی است، روابط اجتماعی سرمایه داری که در آن بدن انسان نیز

به کالا مبدل گردیده - م) با زنان، بخشی از فحشاست و می تواند بخشی از "صنعت سکس" در بُعد وسیعترش به حساب آید. تخمین زده می شود که در ایالات متحده هر ساله ارزشی برابر ۱۰ میلیارد دلار می آفریند. درآمد تولید شده از فیلم های پورنو بالاتر از درآمد داخلی هالیوود و سودهای بدست آمده از واردات زن از اروپای شرقی است. به نقل از بی بی سی در بریتانیا صاحب یکی از مجلات پورنوگرافی به عنوان یکی از منابع مالی حزب کارگر تونی بلر شناخته شده است.

### جهانی شدن و تقسیم بین المللی کار

این واقعیت جهان امروز است. دو خصوصیت در این سرگذشت های وحشت بار برجستگی پیدا می کنند. قبل از هر چیز پروسه جهانی شدن که پس از فروپاشی بلوک شوروی سرعتی هرچه تندتر گرفت یکی از عوامل اصلی و عمده رشد بی سابقه قاچاق زنان می باشد. بیکاری، فقر و اقتصاد ویران شده و از بین رفتن ساختار اجتماعی، برخی از نتایج اقتصاد جهانی بر پایه "قوانین بازار" به ویژه برای مردم کشورهای جهان سوم هستند. در چنین ساختاری فقر و سیه روزی اکثریت، منبع عظمی است جهت انباشت سرمایه در دست های عده ای اندک. و از میان این اکثریت بزرگ، زنان اولین قربانیان این روند

سالهاست که تحت سرپرستی افراد فامیل خود و یا تیم خانه های آمریکا بسر می برند.

یک چهارم تمام کارگران دامداری و مرغداری در آمریکا را مهاجرین غیرقانونی تشکیل می دهد. همچنین حدود ۱۰ میلیون و ۳۰۰ هزار مهاجر غیر قانونی (از کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی) در آمریکا به سر می برند. علاوه بر آنها، حدود ۱۴ میلیون شهروند آمریکا عضو خانواده هایی هستند که سرپرست خانواده مهاجر غیرقانونی می باشد. از میان آنان حدود ۳ میلیون کودک شهروند آمریکا دارای پدر و یا مادر مهاجر غیرقانونی هستند که در معرض خطر دیپورت قرار دارند. در ضمن حدود ۴,۵ درصد نیروی کار آمریکا را مهاجرین غیرقانونی تشکیل می دهند که متوسط درآمد سالانه شان ۲۵۰۰۰ دلار است. (درآمد سالانه متوسط مهاجرین قانونی ۴۷۸۰۰ دلار است.)

سیاست های ضد پناهندگی دولت آمریکا تاکنون منجر به کشته شدن بسیاری از پناهندگان توسط نیروهای دست راستی در مرزهای آمریکا شده است و اکنون خطر مرگ این کودکان بی سرپرست را نیز تهدید می کند.

غیرقانونی بودند، اما انسان هستند و نباید با آنها مثل حیوان رفتار می شد."

گفته میشود که بسیاری از کارگران مهاجری که در کارخانه ها و یا مرغداری ها و دامداری های این منطقه کار می کنند، از ترس دستگیری، در روزهای بعد سر کار حاضر نشدند. یکی دیگر از عواقب قابل ملاحظه چنین دستگیری هائی بوجود آمدن شرایط بسیار ناگوار برای کودکان این کارگران می باشد. روزی که پلیس اقدام به دستگیری ۱۱۹ تن از کارگران نمود، کودکان این کارگران در مدرسه و یا مهد کودک در انتظار پدر و مادرهایشان بودند. این کودکان وحشت زده نمی دانستند که چرا بابا و ماما برای بردن آنها نیامده اند. بزرگسالان نیز اطلاعی نداشتند که بتوانند کودکان وحشت زده را آرام کنند. برخی از این کودکان که دیگر سرپرستی ندارند، در حال حاضر تحت سرپرستی کلیسا و یا تیم خانه محل قرار گرفته اند. باید بدانیم که در گذشته نیز شیوه های مشابهی برای دیپورت پناهندگان و مهاجرین غیرقانونی انجام شده است. و صدها کودک که پدر و مادرهایشان در شبیخون های اینچینی به کشورهایشان بازگردانده شده اند،

## بی سرپرست ماندن کودکان پناهندگان بازداشتی در آمریکا

در ۲۶ جولای ۲۰۰۵، پلیس فدرال آمریکا ۱۱۹ کارگر مهاجر را در یک مرغداری در آرکادلیا (آرکنزاس) به جرم نداشتن اجازه اقامت دستگیر و در بازداشتگاهی حبس کرد. بسیاری از این کارگران سالهاست که از مکزیک به آمریکا مهاجرت کرده و در این کشور صاحب خانواده شده اند. پلیس در مورد دستگیری این افراد به خانواده هایشان خبری نداده بود و بعد از دستگیری نیز به آنها اجازه تلفن زدن به افراد فامیل و یا دوستانشان داده نشد.

شهردار شهر و مدیر مرغداری اعلام کردند که شبیخون پلیس به مرغداری، آنها را نیز مانند کارگران غافلگیر کرده بود. مدیر مرغداری به خبرنگار یکی از روزنامه های محلی گفته است که: "دستگیری این کارگران با خشونت و توهین های غیرانسانی همراه بود. درست است که اینها مهاجر

## فروش زنان: تجارت جهانی انسانها

بقیه از صفحه قبل

سرمایه داری هستند. در این روند، میلیونها زن و کودک به بردگی کشانده شده زندگیشان به تاراج برده شده تا سرمایه گذاران در "صنعت فحشاء - سکس" در ایالات متحده، بریتانیا، هلند، آلمان، فرانسه، ژاپن و غیره بتوانند بیشتر و بیشتر سرمایه روی هم تلنبار کنند.

خصوصیت دیگر جهان سرمایه داری که در صنعت سکس، رخ می نماید تقسیم بین المللی کار است. در این تقسیم بندی به برخی از کشورها برای تأمین کالاهای معینی در خدمت گذاری به سرمایه مالی جهانی نقش ایفاء گردیده است. بسیاری از منابعی که جهت تأمین انسان برای به اصطلاح صنعت فحشا در بازار جهانی تعیین شده اند کشورهای فقیری هستند که "منابع

اضافه بر این، گفتگو در سازمان ملل و میان NGO ها برای پایان فحشاء هیچگونه ثمره ای نداشته است. برخی از کشورها فحشاء را غیر قانونی کرده اند، مانند ایالات متحده (در بیشتر ایالات) و سوئد، و برخی فحشاء را قانونی کرده اند مانند آلمان، هلند. اما به رغم این، فحشاء در تمام این کشورها وجود دارد. هر موقع این کشورها به اصطلاح تصمیم می گیرند عملی علیه قاچاق زنان انجام دهند این تصمیم به قوانین سخت مهاجرت انجامیده و نتیجتاً چند فاحشه دستگیر شده و به کشورشان روانه می گردند. چه کسی می تواند باور کند چنین اقداماتی می تواند به از بین بردن این درد بزرگ کمک کند؟ نتیجه اصلی این اقدامات آن است که فشار بیشتری بر قربانیانی که هیچ امید و راهی برای بیرون آمدن از این موقعیت ندارند وارد آورند، قربانیانی که هر چه بیشتر در موقعیت بردگی برای صاحبان خود قرار می گیرند. ارزشهایی که بوش و یارانش در به اصطلاح مخالفت با قاچاق زنان از آنها پاسداری می کنند در واقع ارزشهایی است که قید و بندهای ستم بر زنان را سفت تر و محکمتر می کند.

ماند. و برابری زن و مرد بی معنا می باشد. برای نمونه ایالات متحده، کنفرانس اخیر سازمان ملل در زمینه موضوع برابری زنان را با اصرار به اینکه سقط جنین یک حق برای زنان نیست به گروگان گرفت. ایالات متحده که در این کنفرانس کاملاً ایزوله بود به جای پرداختن به موضوع اصلی کنفرانس نماینده اش را با خواست ممنوعیت فحشا در سطح جهانی که به زعم او تنها راه پایان بخشیدن به قاچاق زنان است همراه کرد.

جنگ صلیبی به رهبری بوش بر علیه سقط جنین در ایالات متحده و خارج از آن تصویر تمام نمائی است از وحدت حاکمان امپریالیست غرب "پیشرفته" و کشورهای "عقب افتاده". آیا زنان حق آن را دارند که خود درباره جنسیتشان و تولید مثل تصمیم بگیرند یا جسمشان متعلق به خودشان نیست؟ فاشیستهای مسیحی، و اسلاميون بنیادگرا ادعای "احترام" به زن را در حالی سر می دهند که تماماً مخالف رهایی زن از زیر اتوریته مردان و اقدامات کنکرت ضروری ای می باشند که برای تغییر موقعیت زنان لازم می باشد.

طبیعی" دیگری نداشته و یا تولیدات دیگرشان به اندازه کافی در بازار جهانی متقاضی ندارد. این منابع، بطور ساده آن ممالکی هستند که بوسیله امپریالیستها و استثمارگران و در جریان سالها جنگ به نابودی کشیده شده اند. در اینجا حرف از یک توطئه آگاهانه در میان نیست. آنچه رخ داده این است که کشورهای معین شده اند که به "بهترین" وضع در پاسخگوئی به اهداف و عملکرد سرمایه امپریالیستی آنچه را که لازم است (یعنی آنچه در بازار جهانی قابلیت رقابت داشته باشد) تولید کنند، و مردمشان آنچه را می توانند برای بقاء در چارچوب نظام انجام دهند، انجام می دهند.

غیر قابل انکار است که امپریالیسم در سطح جهان به درجه ای که تاکنون در تاریخ دیده نشده فحشاء ایجاد می کند. امپریالیستها حتی اگر بخواهند- امری که قابل تردید است- قادر نیستند قاچاق زن را پایان دهند، هر چند ممکن است که بخواهند قاچاق و صدور زنان را از دید مردم پنهان نگاهدارند زیرا که ستم و استثمار زنان ریشه در سیستمشان دارد. و مادام که این نظام پا برجاست فحشاء ادامه خواهد داشت و باقی خواهد



وجودش آکنده از خشم و نفرت گشته و به عملی "خشونت آمیز" در مقابل شکنجه گر دست زده است، پس، با راه دادن خشم و کینه و نفرت در وجود خودش، گویا زندانی در آن لحظات از حالت "انسان بودن" خارج گشته و به یک "حیوان وحشی" تبدیل شده است! عباراتی که در این کتاب بر علیه یک انسان مقاوم و مبارز (منظورم کلی است و شخص بخصوص، یعنی فرد زندانی در این کتاب را مد نظر ندارم) در مقابل شکنجه گر بکار گرفته شده اند، قبل از هرچیز معیار تعیین انسان خوب و انسان بد و یا "انسان" و "غیرانسان" را از دیدگاهی، ترسیم می کنند. جا به جا مطرح می شود: "احساس کردم بدل به حیوانی خون آشام و گوشت خوار شده ام"، "احساس آدم بودن و داشتن حس انسانی از من و در من رخت بسته بود"، "من از قله انسانیت سقوط کرده بودم..." (صفحه ی ۹۳) همان طور که ملاحظه می شود، تفکر و اندیشه ای که در اینجا- چه خود فرد به آن آگاه باشد و چه نباشد- سعی در اشاعه و رواج آن شده، صرف نظر از کوبیدن هرگونه **خشونت**، مذبوم و نکوهیده شمردن خشم و نفرت ستمدیده از یک ستمگر، شکنجه شدگان از شکنجه گران، می باشد. به عبارت دیگر، موضوع بر سر مذبوم شمردن نفرت و خشم طبقاتی است. در حالی که تا آنجا که به احساسات انسانی مربوط می شود، باید با صراحت گفت که **خشم و کینه و نفرت، جزئی از احساسات یک انسان است و اتفاقاً در جامعه ی طبقاتی غیرانسانی کنونی، بدون داشتن چنین احساساتی نسبت به دشمنان مردم، نمی توان شرافتمندانه زندگی نمود و، به معنی واقعی کلمه، انسان باقی ماند!** دوست داشتن و عشق ورزیدن همانقدر برخورداری انسانی است که مملو از نفرت و خشم بودن و کینه ورزیدن.

(ادامه مطلب در صفحه ۱۸)

تعقیب می کنند) اینطور تبلیغ می کنند که گویا کسانی که امروز دل هاشان از کینه و نفرت نسبت به دشمنان خود آکنده است، فردا که به قدرت برسند، همان گونه رفتار خواهند نمود که جمهوری اسلامی به منصفه ظهور رساند! بنابراین، برای "سلامت" جامعه، این نسخه را می پیچند که احساس کینه و نفرت باید مذبوم شمرده شده و شدیداً مورد تقبیح قرار گیرد.

تم تبلیغی فوق الذکر، در مواردی حتی در خاطراتی که ظاهراً برای افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی در زندان ها نوشته شده، نیز دیده می شود. اخیراً به هنگام مطالعه ی کتابی در این زمینه، متوجه شدم که صحبت از دختر جوانی است که اگرچه گفته می شود که در زندان با شکنجه گران مرتب به درگیری فیزیکی می پرداخته است و حتی یکبار در اتاق شکنجه با شکنجه گرش گلاویز شده و یک تکه از گوشت تن او را با دندان های خود کنده و...، ولی این زندانی با یک حیوان وحشی دندان تیز، مقایسه شده است. این کتاب البته، با توجه به تناقضات و اطلاعات غیرواقعی که در آن وجود دارد، به هیچ وجه یک کتاب مستند نیست.<sup>(۱)</sup> و من صرفاً جهت شناساندن محتوا و مفهوم **تم تبلیغی فوق الذکر** به خواننده، که در آن کتاب با روشنی عرضه شده، به آن اشاره می کنم. در هر حال، تا آنجا که به بحث ما مربوط است، در اینجا تصویری از دفاع یک دختر کم سن و سال در مقابل یک شکنجه گر پست و وحشی ارائه شده و گفته می شود که او بازجویی را زخمی و خونین نموده است. اما از آنجا که طبق منطق و ایده هائی که در این کتاب مورد تبلیغ است گویا "انسان"، فقط با "عشق" و ملامفت و ظرافت و نرمی و از این قبیل، معنا و مفهوم می یابد و هرگاه خشم و کینه در او راه یافت، دیگر حالت انسانی ندارد. بنابراین، حال که او در مقابل شکنجه گر،

## فصل دوم کتاب بدرهای ماندگار

قسمت سوم

### انکار خشم و کینه ی طبقاتی با جادوی عشق مجرد!

تبلیغ عشق به طور مجرد و تقبیح خشم و نفرت **طبقاتی**، یکی از تم های تبلیغاتی جماعت فوق الذکر است. با این تم، توده های رنجدیده و جوانان مبارز ایران که هر روز مظالم بی حد و حصر و شرایط نکبت بار حاکم بر جامعه را تجربه می کنند، مورد خطاب قرار گرفته و از آنها خواسته می شود که همواره عشق را در وجود خود پرورش دهند و دل های خود را از احساس خشم و کینه و نفرت که گویا احساس های "غیرانسانی" هستند، پاک نمایند؛ از این رو، گاه چنان احساس هائی را مخصوص حیوانات درنده جلوه می دهند! اغلب، برای هرچه بیشتر اثربخش نمودن چنین آموزشی، توجه ها را به ایدئولوژی، رفتار و برخوردهای گردانندگان و دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی جلب می کنند و با کتمان اهداف ضدخلقی و استثمارگرانه ای که در پشت اندیشه و اعمال و رفتار آن مزدوران وقیح و جنایتکار وجود داشته و دارد (یعنی بدون آنکه معلوم کنند که آنها به چه دلیل و علتی به چنان اعمال وحشیانه ای دست می یازند و تأمین چه منافعی را

ستم بر زنان که به پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات بر می گردد.

ستم بر زنان تحت هر سیستم طبقاتی وجود داشته و بوسیله ارزش ها و فرهنگ های سنتی توجیه گردیده است. هیچ راهی برای پایان دادن به این جنایات بدون گذاشتن نقطه پایانی بر سیستم امپریالیستی و بدون انقلابی کردن کامل مناسبات موجود امروزی در جهان وجود ندارد.

حالی که هر چه بیشتر ثروت در آن ایجاد شده و هر چه بیشتر به کل واحدی تبدیل می شود، بجای ترقی و سعادت بشریت، درد و تراژدی برای میلیونها انسان محصولش گردیده؟ محرک خیزش زن به درجه انفجار دو چیز می باشد، یکی نو (تازه) دیگری بسیاری قدیمی (کهنه): نابودی ایجاد شده بر اثر گسترش بی سابقه سرمایه داری جهانی که به اعماق کشورهای عقب افتاده و سیستم های ماقبل سرمایه داری رسوخ کرده بطوریکه همه چیز به کالا تبدیل شده و دیگری

امپریالیسم آنها را به کالاهای دائمی تبدیل کرده که مردان در نقاط ثروتمند جهان آنها را مانند کالا می خرند. هم فروشندگان و هم خریداران در این نظر که زنان سرنوشتشان این است که به مردان به یک شکل و یا شکل دیگری خدمت کنند مشترکند. این ایده انعکاس و تأثیر کل سازمان جامعه طبقاتی برای چندین هزار سال بوده است.

جهانی شدن فحشاء عدم برابری ملل و نابرابری زن و مرد را یک جا در خود بیان می کند. این چه جهانی است که در

معنای آنچه که آنها زیر شعار "ارزشهای خانواده" و اخلاق سنتی می خواهند به اجرا در آورند این است که حداکثر زن را به تملک نه چند مرد بلکه یک مرد و آنهم شوهر مبدل می سازد. مردم (پدران و مادرانی که تحت شرایط مادی موجود ارزش های مردسالارانه را به عمل در می آورند) در روستاهای فقر زده و مناطق دیگر که زندگی شان بر اثر مارش جهانی سرمایه به نابودی کشیده شده اند چاره ای جز فروش دختران خود برایشان باقی نمانده زیرا که

## درباره جریان مجهول الهویه موسوم به "سازمان مخفی جوانان مسلح چریکهای فدایی خلق ایران"

(بقیه از صفحه ۲۰)

واقعیت این است که نام جریان مجهول الهویه فوق الذکر اولین بار در جریان اقدام چند ماه پیش تلویزیون آپادانا بر علیه سازمان ما "چریکهای فدائی خلق ایران" شکل گرفت. در آن زمان کسانی با ادعای "هواداری از چریکهای فدائی خلق ایران" به حمایت از برخی از برنامه های این تلویزیون برخاسته و این تلویزیون نیز با ادعای دریافت کمک مالی از آنها به این جریان ناسالم و مشکوک فضا می داد. اما در جریان تحقیقات و پیگیری رفقای ما از طریق تلویزیون نامبرده، خیلی زود روشن شد که گردانندگان این جریان نه تنها هیچگاه، هیچ رابطه ای با چریکهای فدائی خلق نداشته اند، بلکه اساساً حتی از مسائل بدیهی و علنی مربوط به جریانی که ادعای "هواداری" از آن را می کنند نیز آگاه نیستند. همچنین در جریان همان پیگیری ها روشن شد که جریان مزبور می کوشد تا با استفاده از اعتبار و خوشنامی چریکهای فدائی خلق در افکار عمومی و بویژه در ذهن جوانان مبارز و انقلابی در داخل ایران، در پشت پرده هواداری از این سازمان، نام چریکهای فدائی خلق را جعل و از آن برای پیشبرد مقاصد پلید و ضد انقلابی در داخل و خارج کشور استفاده کند.

سازمان ما در همان زمان با آگاهی به نیت پلید گردانندگان مجهول الهویه این جریان، با انتشار چند اطلاعیه و یک گزارش بنام "گزارش به جنبش انقلابی مردم ایران" (رجوع کنید به نشریه "پیام فدائی" شماره ۶۸، مورخ دی ماه سال ۱۳۸۳)، ضمن "هشدار" به نیروهای انقلابی، با احساس مسئولیت، تمامی اطلاعات و مکالمات و تماس های خود با کسانی که از طریق تلویزیون آپادانا به عنوان هوادار چریکهای فدائی خلق معرفی شده بودند را بطور علنی در اختیار عموم قرار داد و با نشان دادن "نیات و اهداف پلید" آنها، در مورد برخوردهای این جریان اعلام کرد که "اگر برنامه از پیش تعیین شده دشمن نباشد، جز شارلاتانیسم و سوء استفاده از نام نیروهای انقلابی جهت پیشبرد اهداف سودجویانه معنای دیگری ندارد".

بدنبال افشاگری های متعدد سازمان ما در مورد هویت مجعول جریان مزبور و حمایت راديوها و سایت های اینترنتی ای که با احساس مسئولیت در قبال این توطئه، در انعکاس نظرات چریکهای فدائی خلق در مورد خطرات قابل فهم این سوءاستفاده ضد انقلابی سهمی بر عهده گرفتند، سرانجام جریان مزبور پس از چند هفته از استفاده از تریبون تلویزیون آپادانا محروم گشته ولی در فضای اینترنتی سایت "پرشین بلاگ" وبلاگی را با نام "جوانان مسلح هوادار چریکهای فدائی خلق" برپا نمود که تاکنون چند بار تعطیل شده و دوباره به شکلی آغاز بکار کرده است.

(ادامه مطلب در صفحه ۱۰)

## فصل دوم کتاب بذرهای ماندگار

(بقیه از صفحه ۱۷)

اگر نفرت داشتن و کینه ورزیدن به ستمگران و شکنجه گران، به گونه ای که شرحش رفت، طی تبلیغات گسترده ای مورد نكوهش و تقبیح قرار می گیرد، در عوض، امروز با حرارت به نفع عشق مجرد، تبلیغ می شود. باید دید که این "عشق"، چگونه عشقی است؟ برای فهم این "عشق"، به اجبار باز باید به سراغ کتاب فوق الذکر رفت که در آن از این نوع "عشق" به طور برجسته سخن رفته است و ظاهراً "عشقی" است که انگیزه و قدرت تحمل شکنجه به زندانی را داده است. آیا این، عشق به انسان و به دنیای زیبای انسانی است؟ عشق به آزادی خلق، به رهائی کارگران، به دنیای عاری از ظلم و ستم و جهل و نادانی است؟ آیا عشقی است که در چشم اندازش "افقی روشن" قرار دارد؟ شاید بی مناسبت نباشد که در همینجا، ابتدا دنیای عشق را در جامعه ای که کمونیست های راستین مدافع آن هستند و تصویری از آن، به گونه ای در شعر "افق روشن" شاملو تجلی یافته، در ذهن خود مجسم نمائیم: جامعه ای را مجسم کنیم که در آن، دیگر گرسنگی مفهوم ندارد و فقر و فلاکت از آن رخت بر بسته است. در آنجا از اعتیاد، از زنانی که برای گذران زندگی مجبور به تن فروشی

می شوند، از دختران نوجوان فراری که در معرض هرگونه سوءاستفاده و جنایت قرار دارند، از کودکان خیابانی و محروم و کارتن خواب ها و غیره، خبری نیست. در آنجا زندان نیست، شکنجه نیست، اعدام نیست. انسان ها همدیگر را نمی درند، جنگ نیست. برعکس، دوستی ها و روابط توأم با صلح و صفا بین انسان ها، مشخصه ی آن جامعه است. جامعه ای که در آن مردم درهای خانه شان را نمی بندند. قفل افسانه ای است و قلب برای زندگی بس است، جامعه ای که مهربانی دست زیبایی را گرفته است و خلاصه در آن جامعه، عشق است که حکم می راند. بدون اینکه لازم باشد از جامعه ای که کمونیست ها خواهان برپائی آن می باشند، تصویری دقیق و همه جانبه ارائه شود، با تکیه بر تصویر بالا نیز می توان پرسید که آیا کسی هست که حتی از تصور چنین دنیائی لذت نبرد؟! چه کسی می گوید که از بین رفتن کینه و نفرت و خشم و عداوت در روابط انسان ها با یکدیگر، آرزو و ایده آل هر انسان شرافتمندی نیست! مسلماً این موضوع که همیشه باید صلح و صفا و عشق در میان انسان ها حاکم باشد، حداقل در ظاهر نمی تواند موضوع مورد اختلاف باشد. مسئله ی مورد اختلاف، همیشه بر سر آنست که چگونه می توان شرایطی به وجود آورد و جامعه ای ایجاد نمود که ایده آل ها و تصاویر برشمرده به واقعیت تبدیل شوند، کینه و نفرت جائی در روابط انسان ها با یکدیگر نداشته باشد و انسان ها با احساس دوستی و عشق در کنار

در جایی از کتاب (صفحه ی ۲۹۲) او از یک زندانی به عنوان "هوادار چریکهای فدائی خلق (اکثریت) نام می برد که این امر بیانگر آنست که وقتی وی بدون اضافه کردن کلمه ی اقلیت و یا اکثریت، نام چریکهای فدائی خلق را مطرح و خود را متعلق به آن معرفی می کند، نسبت به این موضوع غیرآگاه نیست. در صفحات مختلف کتاب هم، مسائلی مطرح می شوند که نشان می دهند که منظور او از تعلق داشتن به "چریکهای فدائی خلق"، سازمان ماست. مثلاً مطرح شده است که بازجو "از من سئوالاتی در مورد چریکها کرد" (صفحه ی ۲۷) و یا پرسیدند "اسلحه ها رو کجا قایم کردین؟" (صفحه ی ۵۹). در صفحات ۴۶ و ۴۵ او اسمی را مطرح کرده (هایده) و در مورد وی می گوید که "او و خواهر و شوهر خواهرش جزء فعال ترین افراد سازمان بودند" و "اغلب متن اعلامیه های سازمان را نزد من می آورد تا با ماشین تحریر تایپ کنم". با توجه به این که ما مشخصاً در آن سال ها و سال دستگیری فرد مذکور هیچ رفیق یا رفقای فعالی با مشخصاتی که او ارائه می دهد در مشهد و یا استان خراسان نداشتیم، بنابراین، واضح است که نویسنده ی کتاب "مصلوب" از سازمان ما نبوده و هیچ گونه رابطه ای با سازمان ما نداشته است. از نمونه های دیگر مبنی بر غیرواقعی و غیرمستند بودن کتاب "مصلوب"، این است که او از حضور اعضای یک جریان سیاسی خارج از کشوری در زندان در حدود سال های ۶۴-۶۵ اطلاع می دهد که خود آن جریان اساساً در سال های ۷۰ در خارج از کشور، تشکیل شده است. (منظور جریان موسوم به "حزب کمونیست کارگری" می باشد، صفحات ۲۹۲ و ۱۷۳).

دست اندرکار جمهوری اسلامی، کارساز نیست و با پند و اندرزهای این چنینی نمی توانند جمهوری اسلامی را از اعمال خشونت برعلیه کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران بازدارند! بنابراین، از نظر آنها، حالا که رژیم کوتاه نمی آید، پس، این کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران هستند که باید بخشنده و مهربان بوده، به عشق بیاندیشند و با کینه و نفرت به طبقات استثمارگر و دولت آنها برخورد نکنند. اما از پذیرفتن چنین اندرزهایی چه چیزی عاید توده های ستمدیده می گردد و چه چیزی عاید استثمارگران و مرتجعین! پرواضح است که کوشش در کاستن از شدت خشم و نفرت استثمارشوندگان و ستمدیدگان از طبقات استثمارگر و مرتجع، جز خام کردن اولی ها به نفع دومی ها نتیجه دیگری در بر ندارد؛ و باید با قاطعیت مطرح نمود که اگر کسانی در اشاعه ی چنان ایده ها و تبلیغاتی به طور آگاهانه می کوشند، آن کار را به این امید انجام می دهند که بتوانند سیستم حاکم را از آماج حملات مبارزه جویانه و خشمگینانه ی توده های رنج دیده ی ایران، محفوظ نگاه دارند.

#### توضیحات:

۱) منظور کتاب "مصلوب"، نوشته ی کتابیون آذرلی، از انتشارات فروغ، می باشد. لازم است بگویم که من به خاطر ارائه ی تحلیلی از تفاوت بین زندان های رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی (که به دنبال کتاب حاضر منتشر خواهد شد) اکثر کتاب ها و نوشته های کوچک و بزرگی که در مورد زندان های شاه و رژیم جمهوری اسلامی نوشته شده اند را خوانده ام. در بعضی از آن ها به اظهارنظرهایی برخورد کرده ام که غیرواقعی به نظر می آمدند. مثلاً مواردی نظیر آن که فرد زندانی، با طرح آخرین بحث های مربوط به "لغو اعدام" در میان روشنفکران در کشورهای غربی، ادعا کرده که او خود در سال های ۶۰ در زندان به اندیشه ی لغو اعدام رسیده بوده است- آنهم البته نه به خاطر تأثر و ناراحتی از اعدام مبارزین انقلابی از میان مردم، بلکه موقعی که رژیم در جریان اختلافات درونی خود یکی از مزدورانش به نام مهدی هاشمی را اعدام کرده بود(!) اما، به جرأت می توانم بگویم که از میان آن خاطرات هیچ نوشته ای همچون "مصلوب" ندیدم که در آن روایات متناقض، غیرواقعی و غیرمستند مطرح شده باشند. برای روشن شدن موضوع برای خواننده، به یکی دو نمونه اشاره می کنم:

در کتاب "مصلوب"، فرد زندانی تعلق سازمانی خود را چریکهای فدائی خلق می خواند، که قاعداً باید منظور سازمان ما باشد. ولی، اولاً اگر منظور همین است، این امر حقیقت ندارد. ثانیاً با توجه به اینکه در دوره ی یاد شده در این کتاب، گروه های مختلفی تحت نام "فدائی" در ایران فعالیت می کردند، او می بایست با وضوح کامل مشخص می کرد که منظورش کدام تشکیلات در این طیف می باشد.

حساب آورند. اما، تا جایی که به بحث ما مربوط است، باید گفت که عشق به قلم و دفتر شاید ضررهائی به مردم برساند اما مطمئناً هیچ ضرری به رژیم جمهوری اسلامی وارد نمی کند! و باید گفت، درست است که تحت سلطه ی این رژیم تبهکار نمی توان نفس کشید- البته به طور آزاد- اما اوضاع آنقدرها هم بد نیست(!) که نتوان نوشت! در رژیم جمهوری اسلامی، برای اشاعه ی دروغ و تقلب، هرکس هرچه دلش می خواهد می تواند بنویسد و در این "جمهوری"، قلم و کاغذ همیشه برای چنین مقاصدی، آزاد و رها از هر قید و ممیزی(!) بوده است. امروز هم شاهدیم که رئیس رؤسای آن وزارت شکنجه گر، کلی برای تشویق خیلی ها به "نوشتن"، هزینه صرف می کنند! در هر حال، عشق مجرد، عشقی که در آنطرفش کینه و نفرت متجلی نیست، این چنین مورد ستایش قرار می گیرد. بسیار طبیعی است که خواننده ی پاکدل، با فضای مثبتی که از زندانی سیاسی در ذهن خود دارد و با توجه به خشم و نفرت شدیدش از رژیم دار و شکنجه ی جمهوری اسلامی، به هنگام مطالعه ی خاطرات مربوط به زندان های جمهوری اسلامی، متوجه ایده های منحطی که از ورای آن خاطرات مطرح می شوند، نگردد.

به هر حال، قصد من از ذکر مثال فوق، آن بود که خاطر نشان کنم که امروز بازار ستایش "عشق" مجرد و نکوهیده شمردن احساس کینه و نفرت نسبت به شکنجه گران و ستمگران، گرم است. نکته ی دیگری که آن گونه تبلیغات و موضع گیری را تکمیل می کند، این است که در تبلیغات مربوط به عشق مجرد و انکار خشم و کینه ی طبقاتی، کینه و نفرت ایادی رژیم جمهوری اسلامی نسبت به توده های مردم ایران به مثابه امری که وجود دارد پس باید پذیرفته شود (انگار، حق آنهاست) تلقی می گردد. در نتیجه، هرگز از ایادی جمهوری اسلامی خواسته نمی شود که مثلاً وقتی کارگران، برای شکایت از سرمایه دارانی که حاصل دسترنج چندین ماهه ی آنان را یکجا به جیب زده اند به آنها رجوع می کنند، با کینه و نفرت و خشونت با کارگران برخورد نکنند! نه، از گرداندگان و دست اندرکاران جمهوری اسلامی، طلب نمی شود که به جای حمله به تجمعات اعتراضی کارگران، به جای دستگیری، زندانی کردن و شکنجه ی آنان، به جای نشاندن گلوله های آتشین سلاح های مرگبار خود بر سینه ی کارگران، کینه و خشم را از دل های خود شسته و در روابط خود با کارگران "عشق و صفا" پیشه کنند. ظاهراً برایشان روشن است که چنین حرف هائی در سردمداران و مزدوران

## کمک های مالی

### سوئد

چریکهای فدائی خلق ۳۰۰۰ کرون  
رفیق شهید کاظم سعادتی ۲۰۰ کرون  
رفیق شهید مناف فلکی ۲۰۰ کرون

### انگلستان

۱۹ بهمن ۴ پوند  
ر- صفائی ۱۰ پوند

### آلمان

مختار ۳۰ پوند

### آمریکا

بذره های ماندگار ۲۰۰ دلار

### ایالت ویرجینیا

بذره های ماندگار ۱۵۰ دلار

### ایالت کالیفرنیا

حماسه مقاومت و

"راز" مرگ صمد...؟! ۱۴۵ دلار



ناصر شایگان

ارژنگ شایگان



نادر شایگان

## تسلیت

با کمال تاسف مطلع شدیم که آقای قلیچ شایگان شام اسبی، پدر رفقا نادر، ارژنگ و ناصر، در سن ۸۵ سالگی حیات را به درود گفته است. "پیام فدائی" درگذشت آقای شایگان را که در دوران رژیم سلطنت خود سالها درد زندان و شکنجه را تحمل کرد، به بازماندگانشان تسلیت می گوید.

## در باره جریان مجهول الهویه موسوم به "سازمان مخفی جوانان مسلح چریکهای فدائی خلق ایران"

بین جناح های مختلف حاکمیت رخ داده است. و حال دار و دسته های متنازع درون حکومت برای لاپوشانی این واقعیت و فریب افکار عمومی از آگاهی به هویت واقعی ترورکنندگان قاضی مقدس، سعی کرده اند با طرح آگاهانه نام چریکهای فدائی خلق در این توطئه، زمینه را برای پیشبرد دسائس پلید و سوء استفاده های ضد انقلابی خود بر علیه کمونیست ها و جنبش انقلابی مردم ما در آینده هموار سازند. آنها این کار را با علم کردن جریان مجهول الهویه موسوم به "سازمان مخفی جوانان مسلح چریکهای فدائی خلق" انجام می دهند. (ادامه در صفحه ۱۸)

این کوشش ها را تداوم بخشی از یک عملکرد مشکوک و پلیسی دانسته لازم می دانیم تا برای جلوگیری از بهره برداری های ضد مردمی حکومت، بر برخی نکات در این رابطه تأکید ورزیم. اساسا تا آنجا که به خود ترور قاضی مقدس باز می گردد، همانگونه که شواهد و قرائن فعلی نشان می دهند، این ترور در چارچوب تداوم بحران داخلی نظام و تشدید تضادهای درونی

مسئولیت این اقدام را بر عهده گرفت. متعاقبا مقامات رژیم و دستگاه های تبلیغاتی طبقه حاکم نیز با تکرار و نشر این ادعای سایت مذکور، کوشیدند که در افکار عمومی، ترور احمدی مقدس را به چریکهای فدائی خلق ایران ربط دهند.

ما ضمن تکذیب ادعای فوق، و رد هر گونه تلاش برای انتساب این جریان مجعول به چریکهای فدائی خلق ایران،

مردم آگاه و مبارز!  
نیروهای انقلابی و آزادیخواه!

همانگونه که مطلعید، بدنبال ترور قاضی "مسعود احمدی مقدس"، سرپرست مجتمع قضایی ارشاد در هفته های اخیر در تهران، سایت مجهول الهویه ای بنام "سازمان مخفی جوانان مسلح چریکهای فدائی خلق ایران" ضمن انتشار اطلاعیه مضحکی،

### شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
0044 – 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

### آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

### "پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت  
دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

### آدرس بانک:

PO Box 8082  
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England